ید بیضای موسی اگر دامن ولای او نگرفت رعب ثعبان عصا دست
اعجازش را بچوب مجزی نبستی اختر مسعود ذات کثیر الجودش اگر از
سپهر وجود طالع نگشتی گوهر زهرا در درج رسالت بی کفو ماندی
خطبهٔ عقد ازدواجش را تا خطیب منبر افلاک نخواندی آیهٔ نور علی
نور را بر کرسی ننشاندی دو فرزند سعادتمندش دو گوشوارهٔ
عرش مجید و حلقه بندگی اولاد امجادش طوق گرانبهای گردن بخت
سفینه یعنی معادن جواهر رحمت و مخازن نقود علم و حکمت نقد مودتشان
اجر خدمت رسالت و گوهر محبتشان اصحاب یمین را خاتم انگشت شهادت
بروج دوازده گانهٔ فلک امامت و نجوم درخشندهٔ آسمان ولایت اسماء
میمنت آثارشان نقش نگین مهر و ماه و بر قامت اوصافشان جامهٔ تعالی
طویل الذیل تحریر نارسا و کوتاه وهم سادات العجم و امناء الملک
الحمید صلی الله علیهم اجمعین مادام التختم بالیمین من سنن المرسلین
متمسک ذیل فضل ابدی محمد بن محمد فاضل المشهدی بخاتمه
بیان بر عقیق قلوب مستمعان می‌نگارد که چون تختم بیمین از سنن حضرت
خاتم النبیین و خصایص اصحاب یمین و تزیین بانگشتری از آداب مرسلین

و مستحبات مؤکده دین مبین است و در شریعت مطهره امر بآن فرموده
و تأکید زیادی نموده از علامات ایمانش شمرده اند و نصوص
هر یک از فصوص وارد شده و فضل بسیاری در بعضی از آنها بنبوت
رسیده ثواب تختم بسیار و خواص خواتیم بیشمار است و بمقتضای احادیث
معتبره هر سنگی بخاصیتی ممتاز گشته و هر نگینی بتأثیری استیاز
برای هر نقشی نقشی منصوص و نام زده هر یک دعایی مخصوص
و مجملا هر مؤمنی را چندانکه میسر شود و بر هر یک نقشی کرده اسمی چند
مأثوره است و هر چند مجملی از آن کوشش در مردمان کردیده و تواتر آن
بدست همه کس رسیده تختم تختم جال السنه و افواه مذکور و احادیث آن
بتفصیل در کتب اصحاب منزبوره مسطور است اما همه کس را اطلاع بر تفاصیل
آن میسر نیست و خصوص عوام را وقوف بر تمام آن متعسر لهذا بخاطر
فاتر این مستحتم مخاتم بند کند و مضیع جواهر زنکی رسید که بغواصی بحار
انوار کتب اخبار کوهر مراد احادیث این بابرا جمع نموده برشته تحریر
در آورده و بجواهر بیان اقسام خواتیم و فضلت هر یک از فصوص صفحه ضمیر را
خاتم بندی نموده حلیه متقین و زینت دستار یاب یقین کرداند تا فوائد آن

عام

عام و منافعش تمام کردیده همکی انام بهره مند کردند و خواص و عوام از
فواید حوایدش استفاع یابند و مآثر ثواب آن بروزکار و فرخنده آثار
زینت عالم و عالمیان و قبله آمال جهانیان یعنی نواب کامیاب
سپهر رکاب خلایق مآب مالک الرقاب مرتضوی انتساب حسینی الفقار
علیمان حشمت کیوان رفعت انجم سپاه بهرام صولت قمر طلعت کردون
بارکاه بانی مبانی عدل و انصاف ماحی مراسم جبر و اعتساف دره
یکتای سلطنت و شهریاری کوهر کرانبهای خلافت و کامکاری خاقان
خاقان نشان ملایک سپاه سکندر شان عالی نسبی که نهال طوبی مثال
مناقب ولایتش در دوحه طیبه سیادت از اغصان شجره مبارکه موسویه
است و اصول اشجار حسب علیه آبائیش در حدیقه شریفه ولایت
از اصلاب طاهره صفویه رابند اقبالی که تا اختر مسعود کثیر الجودش در
وسط السمای اقتدار کالشمس فی رابعة النهار ساطع کشته کواکب نحوس
روز حیات اعداجز بطلوع معکوس از افق شمیر عالم کیرش طالع نباشند
و تا معدل النهار معدلتش که مدار فلک اعظم جهانبانیست نجوم بدر اختر
دشمنان از حرکات ذاتیه خود راجع کردانیده در نصف النهار اعمار زاید

بدریک ینبع وار از رقائق بنا بنند از کهرباشی که در یانوالش صدف
در نظرها چون خزف و سنگ ریزهٔ آستان اجلالش را ابر لعل و یاقوت
صد شرف تیغ خنجر آبدارش مرجان دشمنان از الماس و قبضهٔ جوهر زر
نگارش مهر تابان را ماس درد و ران سخایی لعل بی آب و رنگ
سبک تر از سنگ و از فیضان عطایش بحر بی پایان او دست مرجان
دل تنگ حدید سر تیر قبضهٔ شمشیرش در عین الخر جسم احوال رویه
صفتان دشمنان کار اسی کند و شهاب ثاقب تیر قضا تأثیرش در دفع
ظلمت رو سیاهان معاندین با سهام اشعهٔ آفتاب لوز دم از هم سری
زند از سوادی نگین نامدار بخت بلندش بر خاتم شهریاری سلاطین
روزگار همگی پیاده و بی آب و رنگ و از میدان داری الماس تیغ بلاد آتش
بارش عرصهٔ زندگی بر ایشان تنگ موج بحر عقیق مرجان در بار طوفان فنا
و از فیض سحاب مکرمتش کف سایل را بر صدف کمال استغنا همرهی نمین
زیر نگینش فلک فیروزه انگشتر نقش یعنی سلطان زمان و شهنشاه
دوران فرمانفرمای عالم مالک رقاب امم مسند آرای اورنگ سلطنت
بهجت افزای ریاض ملک و ملت تاج بخش ملوک باج خواه اهل ملوک خلق

الصدق

الصدق خاندان خلافت درة التاج دودمان ولایت برازندهٔ تاج
مرحمت ظل اللهی فرازندهٔ علم مهر پیکر شهنشاهی آب و رنگ جوهر
خلافت پیرایه بخش گوهر عدالت خان اعظم جهانبانی نگین نامدار
خاتم سلیمانی زبدهٔ اولاد سید کونین وارث مرتبهٔ والا رتبهٔ حسین
منی و انا من حسین سمی حبیبهٔ خامس آل العبا و ثانی السبطین الخاقان
بن الخاقان شاه سلطان حسین لا زال مؤیدا بالنصر فی الکونین
بحق النبی و آله المصطفین عاید و لاحق گردد و این رساله را بر فصوص
موسوم نموده بر یک مقدمه و چند فص و خاتمه مرتب گردانید   در بیان
فضیلت تختم و مجملی از فواید آن و ذکر فصوص منصوصه و غیر آن و بعضی
فواید   در بیان افضلیت تختم بیمین و تعیین انگشت انگشتری
و ذکر بعضی از آداب تختم و متعلقات آن   در بیان آنچه انگشتر
را از آن باید ساخت و استحباب نقره و حرمت طلا و کراهت باقی فلزات
در بیان فضیلت و شرافت نگین عقیق و ثواب تختم بآن
و ذکر خواص و الوان آن و آنچه بر آن باید نقش کرد   در بیان
فضیلت و فواید فیروزه و ثواب آن و ذکر نقش مخصوص بآن

بیان فضیلت و شرافت در نجف و ثواب تختم بآن نگین از زمان بهای
کران قدر پر شرف و ذکر بعض فواید — در بیان فضیلت جزع
یمانی و یاقوت و فواید آنها و ذکر نقش که در خصوص یاقوت منصوص است
در بیان فضیلت زمرد و زبرجد و بلور و فواید آنها
در بیان خواص حدید صینی و کیفیت تختم بآن و تحقیق
استحباب و کراهت آن و ذکر نقش مخصوص بآن — در بیان نقش
خواتیم انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و ذکر آنچه بطریق عموم وارد
شده که بر نگین انگشتر باید نقش نمود و ثواب و فواید آن

در بیان فضیلت تختم و مجملی از فواید آن و ذکر فصوص منصوصه و غیر
آن و بعضی فواید بدانکه استحباب تختم متواتر و فضیلت آن معلوم و
ظاهر است و ثواب بسیار در هر باب هر یکی وارد شده و فواید عظیم دنیوی
و اخروی برای اکثر آنها بثبوت رسیده و تفصیل آنها از احادیثی که در فصوص
مذکوره خواهد شد معلوم میشود و ذکر تفاصیل آن در این مقام چون هر یک
را بعضا از این مقام مناسبی خاص بود باعث تکرار است و مجملا در فضیلت
تختم همین کافی است که از علامات ایمان شمرده شده و سنت پیغمبران

مرسل

16

مرسلی بوده از زمان حضرت آدم دست بدست بحضرت خاتم رسیده و خاتم
انبیا سید اوصیا را بآن وصیت فرموده و ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین همیشه خواتیم میداشتند و علما و تابعین هرگز این سنت
سنیه را از دست نگذاشته اند و از فواید آن همین بس است که زینت
دنیا و زینه دستها است و باعث حصول ثوابات عظیم در دار عقبی از جمله
تاثیرات بعض نگینها حفظ از آفات و دفع بلیات است و یکی از فواید آن
محبوبی خلق و استجابت دعوات خواص بعضی ظفر و فیروزیست و تاثیر
دیگری حصول غنا و دفع درویشی یکی از برای تحصیل فرزند موثر است
و از دیگری خاصیت دفع دشمن مجرب و ظاهر حاصل که فواید هر یک
بسیار و منافع نگینها بیشمار است و ذکر تفصیل آن چون بعضا از این در ذیل
فصوص مذکوره خواهد شد موجب تکرار و لهذا فصوص منصوصه که در هر باب
هر یک بخصوص حدیثی وارد شده عقیق و فیروزه و در نجف و یاقوت
و زمرد و زبرجد و جزع یمانی و بلور و حدید صینی است و هر یک
بتفصیل مذکور خواهد شد و از بعض احادیث که در باب خاتم حضرت خاتم و غیرها
آن رسیده است شده چنین مستفاد میشود که نگین انگشتر آنحضرت از نقره بوده

وبنا بر این نگین نقره نیز از نصوص منصوصه خواهد بود چنانکه مروی است
که بعضی از اصحاب سؤال نمودند از حضرت صادق علیه السلام که چه چیز بود
انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمودند که کان ورقا فیه
مکتوب محمد صلی الله علیه و آله رسول الله یعنی نقره بود و در آن
نوشته بود محمد رسول الله راوی گوید عرض کردم که نگین داشت فرمودند
نه و از معویة بن وهب روایتست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند
کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله من ورق قلت له کان فیه فص
قال لا یعنی انگشتر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نقره بود راوی گوید
عرض کردم که در آن انگشتر نگین بود فرمودند نه و ظاهر است که مراد اینست
که غیر نقره نگین از جواهر نداشت چه متبادر از نگین آنست و مراد این نیست
که اصلا نگین نداشت و حلقه بی نگین بود زیرا که او را خاتم نمیگویند و در
احادیث دیگر مذکور است که خاتم آنحضرت نگین داشته و منقوش بوده چنانکه
گذشت و بعد از این نیز مذکور خواهد شد و از آنجمله در روایتی وارد شده
که انگشتر آنحضرت حلقه اش نقره بود و در آن نگین سیاهی و در همان حدیث باز
مذکور است که ان فص النبی صلی الله علیه و آله اسود یعنی نگین آنحضرت سیاه

بود و ظاهر اینست که مراد از نگین سیاه نقره باشد که او را ببعضی اعمال سیاه
میکنند و عربان او را محرق و عجمان سواد کاری میگویند تا با حدیث سابق
منافاتی نداشته باشد و تمام این حدیث در خاتمه مذکور خواهد شد و در
روایتی که در باب تختم آنحضرت صلی الله علیه و آله صاحب مکارم نقل نموده
صریح مذکور است که انگشتر آنحضرت که تا وقت رحلت در دست مبارکش بود
نقره و نگینش نیز از نقره بود و ایضا روایتست از اسمعیل بن موسی بن جعفر
علیهما السلام که گفت که انگشتر جدم جعفر بن محمد علیه السلام تمامش از نقره بود
و ظاهر این کلام اینست که نگینش هم از نقره بوده و تمام این حدیث عنقریب
مذکور میشود و ایضا در حدیثی مذکور است که انگشتر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از نقره بود و نقشش نعم القادر الله بوده و این کلام نیز اشعار بمقصود دارد
و ایضا در حدیث دیگر منقولست که انگشتر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
تمامش از نقره بود و هم چنین سنگ ریزه که از چاه زمزم بوده آن
نیز داخل نصوص منصوصه میتواند بود چنانکه روایتست که سألته عن الفص
من حجر زمزم قال لا باس به و اذا اراد الاستنجاء نزعه یعنی سؤال کردم
او را از نگینی که از سنگ زمزم باشد فرمودند باکی ندارد و هرگاه خواهد که

استنجا کند او را از دست بیرون آورد و هر چند در این حدیث مسئول عنه
مذکور نیست که کیست اما ظاهر آنست که یکی از ائمه علیهم السلام باشد و تعبیر نیز
عمل اصحاب بمضمون آن چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه گفته و این حدیث نیز
بعد از این در آداب تختم مذکور خواهد شد و چون بیرون آوردن حصی
و سنگ ریزه از مسجد ممنوع است مراد سنگ ریزه خواهد بود که بجهت تنظیف
و پاک کردن چاه زمزم بیرون آورده باشند که بیرون بردن آن مثل خاکروبه
مسجد نقصی ندارد و بعضی در آن نیز مضایقه دارند و میگویند که خاکروبه و
امثال آن که از مسجد بیرون برند باید که با آب بشویند تا سنگ ریزه از آن
ظاهر گردیده بمسجد رد نمایند و اگر چه حدیث مذکور مؤید جواز است اما
احتیاط بهتر است این بود آنچه از خصوص منصوص است و هر چند فضیلت
تختم همگی را شامل و هر یک را مزیتی حاصل است اما بعضی افضل و ثوابش
اکمل و فوایدش اشمل است و تفصیل تفضیل هر یک بر دیگری بنحوی که از
اخبار استنباط میشود اینست که افضل فصوص عقیق است هم بحسب منافع و
خواص و هم از جهت اشتمال آن بر زیادتی اخلاص و بعد از آن فیروزه چه
احادیث فضیلت آن اکثر و خواص و منافع آن اوفر است و بعد از آن در نجف

که از معدن

که از معدن فضل و شرافت است و شاید که آن در مرتبه اول و از همه افضل
باشد چنانکه بعد از این بیاید و بعد از آن جزع یمانی که دافع کید
شیاطین و از جمله مسبحین و مستغفرین است و بعد از آن یاقوت
زیرا که تختم بآن رافع فقر و آن صاحبه تیه فخر است و بعد از آن زمرد
که در خاصیت تالی سابق و در فواید بهتر از لاحق است و شاید که زبرجد
هم اگر غیر آن باشد همه مرتبه او را داشته باشد و بعد از آن بلور که هر چند
ممدوح است اما ثواب و خاصیتی برای آن مأثور نیست و بعد از همه حدید
صینی زیرا که هر چند فواید دارد اما تختم بآن مستحب نیست و اگر باشد
هم دائمی نیست بلکه مخصوص بوقت خاصی است و شاید که در غیر آن وقت مخصوص
مکروه هم باشد چنانکه بعد از این بیاید و غیر از این نگینها از جواهری که
شایع و متعارفست که نگین انگشتر میکنند یا غیر آن هر چند بخصوص منصوص
نیست و فایده و ثوابی برای آن مأثور نیز اما شکی نیست که ثواب اصل
تختم در ضمن آن بعمل می آید و باین سبب تختم بآن اجری میدهد و بغیر
خماهن و فص بخاری اما خماهن بضم خاء معجمه پس چنانکه در فرهنگ
مذکور است اسم فارسی است که در عربی نیز استعمال شده و آن سنگی است که

دو نوع دارد یکی بغایت سخت و تیره رنگ و چون با آب بسایند مانند
زرنیخ زرد شود و دیگری چندان سخت نباشد و چون با آب سایند شود
چون شنجرف سرخ باشد و گویند که این خماهن نوعی از آهن است و
از خواص آن نقل کرده اند که در ظرف آن هر چند شراب خورند مستی نیاورد
و از عبد الله بن جعفر حمیری مرویست که عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه نوشته سؤال نمود از نگین خماهن که هرگاه در انگشت
باشد آیا نماز جایز است آنحضرت سلام الله علیه در جواب نوشتند فیه کراهیة
ان یصلی فیه یعنی کراهت دارد که با آن انگشتر نماز کنند و ظاهر اینکه نگین
مزبوره عبارت از حدید یا نوعی از آن بوده باشد و حکم تختم با آن در فصل
هشتم مذکور خواهد شد و از حدیث مزبور عموم کراهت معلوم نمیشود و اما فص
بخاری پس مرحوم کتاب مکارم الاخلاق گفته که آن مهره ایست و وصفی از برای
آن ذکر نکرده و در جای دیگر تفسیر آن بنظر نرسیده و بخیال داعی میرسد که شاید
مراد از آن لعل باشد و چون لعل از بدخشان میباشد که در سمت بخارا است
از آن بنگین بخاری تعبیر شده باشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
مرویست که از جمله عطایا بعد از جد روایت فرموده که آنجناب نهی فرموده اند

لبس

لبس فص بخاری و فرموده اند که زید بن علی علیه السلام کان فی یده فص بخاری
یوم قتل یعنی بدرستی که زید بن علی در روزی که کشته شد نگین بخاری
در دستش بود   از بعض احادیث معلوم میشود که تکلف نمودن در خاتم
و قیمت بسیار بهای آن انگشتر دادن بد و داخل اسراف نباشد و تختم بنگین گران
بها و خریدن آن بقیمت اعلی جایز بلکه شاید خوب و مستحسن نیز باشد چنانکه
مرویست از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که فرمودند که سرقوا خاتم ابی
عبد الله علیه السلام فاخذه ابی منهم بسبعة قال قلت سبعة دراهم قال سبعین
دنانیر یعنی انگشتر حضرت صادق علیه السلام را دزدیدند آنحضرت در عوض قیمت
در آورده پدر من یعنی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آنرا از سارقان بر
گرفتند بهفت راوی گوید عرض کردم که هفت درهم فرمودند نه هفت
اشرفی و مرویست در حدیث طویلی که اعرابی از حضرت ابی عبد الله الحسین
صلوات الله علیه سؤال نمود آنحضرت هزار دینار طلا و انگشتری عطا بخشیدند
که قیمت نگین آن دویست درهم بود و در حدیث دیگر که در خاتم مذکور
خواهد شد منقولست که انگشتر حضرت صادق علیه السلام تمامش از نقره و منقوش
بود و در قسمت میراث آنحضرت حضرت کاظم علیه السلام قیمت آنرا زیاد کردند تا

به جا آورد شرائط [illegible] و این وقت از سال [illegible] نیز

در این حدیث مذکور است که آن انگشتر [illegible]

نداشت و نیز ظاهر است که فرق این وقت نیز در حج معلوم میشود که

منظور حضرت در [illegible] وقت یقین [illegible] انگشتر [illegible]

مستفاد میشود [illegible] در آن جهت [illegible] شرائط [illegible]

باشد [illegible] بوده [illegible]

و [illegible] این در حدیث معلوم میشود که انگشتر و خصوص [illegible]

باشد [illegible]

داشته باشد [illegible] که حضرت انگشتر [illegible] عقیق [illegible]

انگشتر [illegible] بوده [illegible]

که [illegible] انگشتر [illegible]

کرده که قال [illegible] کان خاتم رسول الله صلی الله علیه

و آله [illegible] انگشتر [illegible]

انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] در این حدیث مذکور [illegible]

فرمایند [illegible] امام علیه السلام [illegible]

ابو خدیجه

ابی خدیجه که مراد سالم بن مکرم است بدلالت روایت عبد الرحمن بن

ابی هاشم از او چنانکه در [illegible] حدیث مذکور است این که مراد حضرت

صادق را حضرت کاظم صلوات الله علیهما باشد [illegible]

دو امام علیهما السلام روایت میکنند [illegible] حدیث [illegible] انگشتر

حضرت کاظم علیه السلام عقیق بوده   در بیان افضلیت تختم بیمین

و تعیین انگشتر [illegible] بعضی از آداب تختم و متعلقات آن بدانکه

اصل این خاتم [illegible] مرد [illegible] سنت [illegible] و احادیث آن بسیار

زیاده از حد است چنانکه در روایت [illegible] از حضرت صادق

علیه السلام [illegible] که من السنة لبس الخاتم [illegible]

[illegible] اصل این سنت [illegible] تختم [illegible]

[illegible] یمین [illegible] اختیار [illegible] دست [illegible]

[illegible] انگشتر [illegible] سنت است [illegible] افضلیت [illegible]

[illegible] احادیث این باب [illegible]

دارد چنانکه بسیاری از آن بر افضلیت یمین دلالت میکنند [illegible]

[illegible] مستفاد میشود [illegible]

علما در وجه جمع میان این اخبار دست از ترجیح یمین و یسار برداشته
بتساوی دست چپ و راست میل نموده اند و بعضی اصحاب یمین را بهتر
دانسته بافضلیت آن قایل شده اند و اعتقاد فقیر اینست که حق
با ایشانست و تختم بیمین لازم و تسویه آن با یسار ناملایم است زیرا
که احادیثی که دلالت بر تساوی دارد محمول بر نفی حرمت و بیان جواز
میتواند بود و اخباری که اشعار باختیار یسار داشته باشد علاوه آن
محمل حمل بر تقیه هم میتوان نمود چه تختم بیسار از شعار عامه نابکارست و
ترک شعار ایشان شیعیان را لازم و در کار است و بنا بر این خصوص افضلیت
تختم بیمین بی معارض میماند و عمل بآن بر متختم متعین و متحتم می نماید
و قائلین بتساوی هر چند بخیال اینکه اگر باصحاب یمین میل نمایند باید که
اخبار تختم بیسار را طرح نمایند بتساوی قایل شده اند و احادیث اولی را
مؤید دانسته باعتقاد خود دفع اختلاف نموده اند اما ازین غافل
شده اند که بنا بر عقیده تسویه احادیث افضلیت یمین لا بد باید که مطروح
باشد چه افضلیت با تساوی منافات دارد بخلاف رای اصحاب یمین که اصلا
طرح حدیثی لازم نمی آید و چنانکه مذکور شد احادیثی که بحسب ظاهر منافی

باشد

باشد احتمال حمل بر تقیه و بیان اصل جواز دارد و از تتبع احادیث این
باب ظاهر میشود که رای اصحاب یمین بصواب قریبتر است چنانکه تفصیل
مذکور میشود اما احادیث افضلیت یمین پس از آنجمله در حدیث وصیت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت
صادق علیه السلام بوساطت آبای کرام خود علیهم السلام روایت نموده اند
مذکور است که یا علی تختم بالیمین فانه فضیلة من الله عز و جل للمقربین
یعنی یا علی انگشتر را در دست راست بکن بدرستی که آن فضیلتی است از جانب
خدای عز و جل از برای مقربان بارگاه احدیت و نزدیکان درگاه
ربوبیت و تتمه این حدیث در بیان فضیلت عقیق مذکور خواهد شد و از
سلمان فارسی رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا علی تختم بالیمین
تکن من المقربین یعنی یا علی انگشتر در دست راست بکرده باش تا از
مقربان باشی و وسیله تقرب تو ببارگاه احدیت شود و تمام این حدیث
نیز در فضیلت عقیق خواهد آمد و از جابر بن عبد الله منقولست که ان
النبی صلی الله علیه و آله کان یتختم بیمینه یعنی بدرستی که حضرت پیغمبر صلی

الله علیه و آله انگشتر در دست راست میکردند و همین مضمون بعینه
با سانید متعدده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و از حضرت
صادق علیه السلام بوساطت آبای عظامش علیهم السلام و همچنین از حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت شده و ایضا از حضرت باقر و حضرت
صادق صلوات الله علیهما منقولست که کان امیر المؤمنین علیه السلام یتختم
فی یمینه یعنی پیوسته حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه انگشتر در
دست راست میکردند و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا مرویست
که ان النبی صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و الائمة علیهم السلام کانوا
یتختمون فی الید الیمنی یعنی بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله و حضرت امیر و باقی ائمه صلوات الله علیهم همیشه انگشتر در دست
راست میکردند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند ان علی
بن الحسین علیهما السلام کان یتختم فی یمینه یعنی حضرت امام زین
العابدین علیه السلام پیوسته انگشتر در دست راست میکردند و از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که علامات مؤمن پنج چیز است
و از آنجمله فرمودند التختم بالیمین یعنی انگشتر در دست راست کردن علامت

مؤمنان

مؤمنان و نشان ایمانست و ایضا از آنحضرت علیه السلام در حدیث دیگر
که بعد از این مذکور خواهد شد مرویست که حضرت آدم انگشتر در دست
راست میکرده و بعد از او این سنت در فرزندانش جاری شده
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که انگشتر در دست راست
کردن از سنت پیغمبرانست و از محمد بن ابی عمیر منقولست که گفت بحضرت
امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که خبر ده مرا از اینکه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه چرا و بچه سبب انگشتر در دست راست میکرده اند
پس آنحضرت فرمودند که انما کان یتختم بیمینه لانه امام اصحاب الیمین بعد
رسول الله صلی الله علیه و آله و قد مدح الله اصحاب الیمین و ذم
اصحاب الشمال و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یتختم بیمینه و هو
علامة لشیعتنا یعرفون به یعنی بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه انگشتر را بدست راست میکردند زیرا که آنحضرت امام و پیشوای
اصحاب یمین بودند بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بتحقیق که
خدا تعالی اصحاب یمین را مدح کرده و اصحاب شمال را مذمت نموده و
بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتر در دست راست میکردند

و این تختم بیمین علامتی است برای شیعیان ما که بآن شناخته میشوند
و تتمهٔ این حدیث که چیزی چند دیگر از علامات شیعیان فرمودند چون
مناسب مقام نبود ذکر نشد و در روایتی وارد شده که جبرئیل علیه السلام
نازل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت پروردگار امت سلام
میرساند و میفرماید که انگشتر را در دست راست خود بکن و نگینش را از
عقیق بکن و بگو بعلی بن ابیطالب پسر عمت که او نیز انگشتر در دست راست
و نگینش را از عقیق کند و تمام این حدیث در فضیلت عقیق بیاید و در
حدیث بخشیدن خاتم حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مذکور است
که و کان یتختم فیها یعنی همیشه آنحضرت انگشتر را در انگشت کوچک دست
راست میکردند و در حدیث دیگر منقولست که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله گفت که هر که انگشتر در دست راست کند و غرضش متابعت
سنت تو باشد و به بینم من او را در قیامت که متحیر مانده است سعی او را
گرفته بتو و بامیرالمؤمنین برسانم و در حدیث طویلی که بتعریف مخلوقات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر شده از آنجمله خاتم آنحضرت معروف
و باین عبارت مذکور است که و کان یتختم فی یمینه یعنی آنحضرت صلی الله

علیه

الله علیه و آله چنین بودند که انگشتر را در دست راست میکردند و این بود
احادیثی که در باب فضیلت تختم بیمین بنظر قاصر رسیده و هر یک از آنها مع
در مدعی و افضلیت یمین از هر یک ظاهر و هویداست و لیکن اخباری که
بحسب ظاهر بر تسویه میان یمین و یسار دلالت دارد پس از آنجمله روایت از
علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادر عالی قدر خود موسی بن جعفر
علیهما السلام از انگشتر که آیا در دست راست باید کرد آنحضرت فرمودند که ان
شئت فی الیمین و ان شئت فی الیسار یعنی اختیار بیمین و یسار در دست
تست خواهی در دست راست بکن و اگر خواهی در دست چپ و همین مضمون
بسند دیگر نیز روایت شده و از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت که گفت
سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء از کسی که انگشتر را در
دست راست کند آنحضرت فرمودند ان شئت فی الیمین و ان شئت فی
الشمال یعنی در دست راست کردن انگشتر واجب نیست هر جا خواهی بکن
و این احادیث ظاهر است در اینکه مراد نفی وجوب و حرمت یسار و تسویه
در اصل سنت است و با وجود احادیث افضلیت یمین احتمال یسار تسوی
در فضیلت ندارد و اما اخباری که فی الجمله اشعاری بترجیح یسار دارد پس از آنجمله

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند کان الحسن والحسین علیهما السلام
یتختمان فی یسارهما یعنی حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما
انگشتر در دست چپ میکردند و همین مضمون بسند دیگر نیز از آنحضرت منقولست و
ایضا از آنحضرت مرویست که حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات
الله علیهم انگشتر در دست چپ میکردند و از یحیی بن ابی العلا منقولست که
گفت عرض کردم از حضرت صادق علیه السلام از تختم در دست راست و عرض سؤال جواب
کردم که من دیده ام بنی هاشم را که انگشتر در دست راست میکنند پس
آنحضرت فرمودند که کان ابی یتختم فی یساره و هو افضلهم و افقههم یعنی
پدرم صلوات الله علیه انگشتر در دست چپ میکرد و او بهترین بنی هاشم
بود و داناترین ایشان بمسایل شرعیه و پوشیده نماند که چون در این
احادیث نفی تختم بیمین نکرده نسبت با افضلیت آن منافات ندارد چه
میتواند بود که مراد بیان جواز و نفی حرمت تختم بیسار باشد و خصوص
در حدیث آخر که سؤال سائل اشعاری بتوهم عدم جواز دارد پس مراد
حضرت این خواهد بود که از فعل بنی هاشم توهم حرمت تختم بیسار مکن زیرا
که پدرم علیه السلام که افضل امت و فعلش بر همه حجت بود تختم بیسار مینمود

یعنی

یعنی دانسته که چپ هم انگشتر میکردند نه اینکه بیمین یسار اختصار نموده دست
راست را خالی میگذاشتند و همچنین از تختم بیسار حضرت امیر المؤمنین و
حسنین علیهم السلام همین معنی مراد است چه احادیث صحیحه مذکوره در
باب اینکه ایشان تختم بیمین میفرمودند و چنانکه سابق مذکور شد محمول
بر تقیه نیز نمیتواند بود بلکه این حمل انسب و بنص اقربست اما روایتی
که از حاتم بن اسمعیل در فصل ثانی مذکور خواهد شد که مضمونش اینست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتر الخلافة روزی در دست چپ کرده
بودند پس چون حرمت لبس طلا باجماع ثابت است این حدیث البته باید که
مطروح باشد یا آنکه سندش ضعیف است و احتمال تقیه نیز دارد چه انگشتر
طلا و ترجیح یسار هر دو شعار عامه و مختار اصحاب ثلثه است و موید تقیه
است اینکه حاتم بن اسمعیل راوی حدیث بد مذهب و سنی بوده و همچنین
روایتی که از وهب بن وهب عنقریب مذکور خواهد شد که مضمونش اینست
که حضرت امیر المؤمنین و حضرت باقر صلوات الله علیهما در دست چپ انگشتر
داشتند و با آن نیز استنجا میکردند البته باید که محمول بر تقیه یا مطروح
باشد زیرا که وهب راوی آن نیز عامی و سنی بوده و این دو حدیث

قرینه حمل بر تقیه برای احادیث سابقه میتواند شد و موید این حمل است
روایتی که از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که در تاریخ
سال دویست و شصت از هجرت بعضی از شیعیان خود خطاب نموده فرمودند
که امرناکم بالتختم فی الیمین و نحن بین ظهرانیکم الان نأمرکم بالتختم فی
الشمال لغیبتنا عنکم الی ان یظهر الله امرنا و امرکم فانه من ادل دلیل
علیکم فی ولایتنا اهل البیت یعنی امر میکردیم ما شما را با نگشتر کردن در
دست راست و حال آنکه ما در میان شما ظاهر بودیم و حالا امر میسازیم
شما را بتختم در دست چپ بجهة غایب شدن ما از شما تا وقتی که ظاهر
گرداند خدای تعالی امر ما و شما را یعنی ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات
الله علیه پس بدرستی که تختم بیمین و در دست راست کردن انگشتر از
دلالت کننده ترین دلیلهاست بر شما در باب ولایت و محبت ما اهل
البیت راوی میگوید که پس شیعیان آنحضرت که حاضر بودند بیرون آوردند
انگشترهای خود را از دستهای راست خود در خدمت آنحضرت و در دستهای
چپ خود کردند و آنحضرت فرمودند با ایشان که حدثوا بهذا شیعتنا یعنی
خبر دهید باین خبر شیعیان ما را و خلاصه مضمون اینکه

چون

چون حکم شرعی موافق سنت سید المرسلین تختم بیمین است ما در میان شما
بودیم شما را بآن امر میفرمودیم و ببرکت وجود شریف ما از شر مخالفین
محفوظ میبودید بعد از این که امام زمان غایب و شر دشمنان غالب
باشد بجهت تقیه باید که اختیار یسار کنید تا مبادا که بسبب تختم بیمین که ظاهر
ترین علامات مؤمنین است رسوا شوید و از شر ایشان ایمن نباشید و امر
حدیثی صحیحه در استحباب تختم بدست راست و اینکه در دست چپ خلاف
سنت و مخصوص بوقت تقیه است و از اینجا معلوم میشود که اخبار اختیار
یسار باید که البته محمول بر تقیه باشد و هر چند در استحباب امر بتختم بیسار
در حال غیبت بطریق عموم وارد شده لهذا چون جهت و علت معلوم است
مخصوص بوقت غلبه معاندین و تقیه از مخالفین خواهد بود و هرگاه تقیه
و خوفی نباشد باید که اصل سنت بعمل آید پس معلوم شد که در افضلیت تختم
بیمین شکی نیست و ترجیح آن بر یسار از ریب خالیست نهایت تختم بر یسار
نیز جایز و مباح است و ثواب اصل تختم در ضمن آن بعمل می آید هر چند اقل
ثوابها باشد و شاید که اگر کسی بر همین تختم یسار اکتفا نماید و دست راست
را خالی گذارد خوب نباشد و لا اقل مکروه باشد چه این کار شعار عامه

بدکردار و خصوص اختصار بر بسیار اخبار معویه و سخت بنی امیه است
لعنة الله علیهم اجمعین و بدانکه اگر کسی انگشتری در دست چپ داشته
باشد که اسم خدا یا یکی از انبیا و ائمهٔ هدی علیهم السلام بر آن نقش باشد
باید که در وقت استنجا از دست بیرون آورد چنانکه مرویست از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند من نقش علی خاتمه اسم الله
فلیحوله عن الید التی یستنجی بها فی المتوضّی یعنی هر که بر انگشتر خود اسم خدا
نقش کرده باشد باید که از دستی که بآن استنجا میکند در آنحال بیرون آورد
و بهمین مضمون حدیث دیگر نیز روایت شده و از حسین بن خالد منقول
است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که کسی
میخواهد استنجا کند و انگشتری در انگشت دارد که نقش آن لا اله الا الله
است پس آنحضرت فرمودند اکره ذلك یعنی من مکروه میدانم آنرا و ناخوش
دارم از آن پس عرض کردم که آیا چنین نبوده که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و هر یک از ائمه علیهم السلام استنجا میکرده اند و انگشتر در انگشت ایشان
می بوده فرمودند بلی و لکن اولئك کانوا یتختمون فی الید الیمنی فاتقوا
الله وانظروا لانفسکم یعنی بلی ایشان چنین میکرده اند اما ایشان انگشتر را

در دست

در دست راست میکرده اند و استنجا بدست چپ می باشد پس از خدا بترسید
و با خود باشید و ملاحظهٔ احوال و اقوال خود نمائید کنایه از آنکه کار
بد با ایشان مبرید و بر ایشان افترا مکنید و ایضا از حسین بن خالد
مرویست در حدیث دیگر که گفت بخدمت آنحضرت عرض کردم که روایتی
بما رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله استنجا میفرمودند و حال
آنکه انگشتر آنحضرت در انگشت مبارکش می بوده و همچنین حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نیز چنین میکردند و نقش خاتم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله محمد رسول الله بوده آنحضرت فرمودند صدقوا یعنی این روایت
درست است و راست گفته اند عرض کردم که پس آیا ما را نیز سزاوار است
که چنین بکنیم فرمودند اولئك کانوا یتختمون فی الید الیمنی و انکم انتم
تتختمون فی الیسری یعنی ایشان که با وجود انگشتر استنجا میکردند انگشتر را
در دست راست میکردند و نسبت بشما انگشتر در دست چپ میکنید که
استنجا با آن می باشد پس شما را خوب نیست که با وجود چنین انگشتری
در دست چپ استنجا کرده باشید و تتمهٔ این حدیث که بیان نقوش خواتیم
بعضی از انبیا و ائمهٔ هدی علیهم السلام است در خاتمه مذکور خواهد شد و از حضرت

صادق صلوات الله علیه مرویست که فرمودند لا یمس الجنب درهما ولا
دینارا علیه اسم الله ولا یستنجی وعلیه خاتم فیه اسم الله تعالی ولا یجامع
وهو علیه ولا یدخل المخرج وهو علیه یعنی باید که مس نکند کسی که جنب
باشد درهم ودینار زیرا که بر آن اسم خدا نقش باشد و باید که کسی استنجا
نکند وحال آنکه بر او انگشتری باشد که در آن اسم خدا باشد و مجامعت
نکند وحال آنکه انگشتر بر آن باشد و داخل بیت الخلا نشود وحال آنکه
انگشتر بر آن باشد واز این حدیث چنین مستفاد میشود که چنین انگشتری
در هر دستی که باشد با آن داخل بیت الخلا شدن نیز مکروه باشد و
در حال مجامعت نیز در دست بودنش خوب نباشد وهر چند علما ذکر
نکرده اند اما شکی نیست که عمل باین حدیث بهتر واحترام نام خدا که
ضمن آن بیشتر است ومکروه بودن آن با اصل جواز که مفهوم چند
حدیث سابق بر آن اشعاری داشت منافاتی ندارد وبعید از این
نیست که کراهتش کمتر باشد و پوشیده نماند که اگر آیه از قرآن یا کلمه
از کلمات آن بر انگشتر نقش کرده باشند آن نیز همین حکم دارد
چنانکه از علی بن جعفر مرویست که گفت سؤال کردم از برادر خود

موسی

۱۴

موسی بن جعفر علیهما السلام از کسی که مجامعت کند و داخل بیت الخلا
شود و بر او انگشتری باشد که در آن نام خدا یا چیزی از قرآن نقش
باشد آیا خوبست فرمودند نه خوب نیست واین حدیث نیز بر آنچه سابق
مذکور شد دلالت دارد ودر باب الحاق اسامی انبیا واولیا باسم خدا
هر چند در این احادیث تصریح بآن مذکور نیست اما وجوب احترام ایشان
در دلالت بر این مدعا کافیست وعلمای ما هم ذکر کرده اند وشکی
نیست که رعایت آن انسب وباحتیاط اقربست وبخصوص اسم مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت ثانی حسین بن خالد که مذکور
شد دلالت دارد وشیخ طوسی علیه الرحمه از ابی القاسم روایت کرده که
عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که مردی بخواهد بخلا برود و
بر آن انگشتریست که در آن اسم خداست آنحضرت فرمودند ما احب ذلک
یعنی این عمل مکروه است ومن او را دوست نمیدارم عرض کرد که پس
اگر اسم محمد صلی الله علیه وآله داشته باشد چه حکم دارد فرمودند که
لا بأس به یعنی باکی ندارد وجایز است وچون این حدیث بحسب ظاهر
با قول علما در الحاق اسم انبیا واولیا باسم خدا منافاتی دارد شیخ علیه الرحمه

بعد از نقل آن چنین توجیه میکند که چون سؤال از داخل شدن بیت
الخلا شده پس مراد اینست که اگر اسم حضرت رسول صلی الله علیه و
آله بر انگشتر باشد با آن داخل بیت الخلا شدن جایز باشد و این
معنی با کراهت در دست داشتن در حال استنجا منافات ندارد و
بنابر این توجیه فرق ظاهر میشود میان اسم خدا و اسم انبیا و
اولیا که چنانکه مذکور شد اگر بر انگشتر اسم خدا باشد اصلا استنجا ب
آن در بیت الخلا و در دست داشتن آن در آن مکان مطلقا خوب
نباشد و اگر اسم انبیا و اولیا داشته باشد داخل کردن بیت الخلا
نقصی نداشته باشد اما در حال استنجا مکروه باشد و بدانکه حکم بکراهت
استنجا با چنین انگشتر مادامی است که احتمال وصول نجاست
بنقش نگین نباشد که اگر نجاست بآن برسد البته جایز نیست و حرام
خواهد بود و اما حلیتی که وهب بن وهب از حضرت صادق صلوات
الله علیه روایت کرده که نقش خاتم حضرت باقر علیه السلام العزة لله جمیعا
بوده و آنحضرت این خاتم را در دست چپ داشته و با آن استنجا میکرده و
نقش خاتم امیر المؤمنین صلوات الله علیه الملک لله بوده و آنحضرت نیز

در دست

در دست چپ کرده و با آن استنجا مینموده پس این حدیث محمول بر تقیه و
مطروح و راوی آن که وهب است سنی و مجروح است و معارض احادیث
سابقه است چنانچه بود و بعضی از علمای ما ذکر کرده اند که اگر نگین
انگشتر از سنگ زمزم باشد آن نیز این حکم دارد و در حال استنجا
باید که در دست چپ نباشد و مستند ایشان حدیثی است که سابق نیز مذکور
شد که حسین بن عبد الله روایت کرده که و سألته عن الفص من حجر
زمزم قال لا بأس به و اذا اراد الاستنجاء نزعه یعنی سؤال کردم
از نگینی که از سنگ زمزم باشد فرمودند باکی ندارد و هر گاه خواهد
استنجا کند از دست بیرون آورد و در بعضی نسخ کافی در این حدیث بجای
من حجر زمزم من حجارة زمرد واقع شده و بنابر این اگر در نگین
زمرد نیز احتیاطا این رعایت بشود بد نخواهد بود بلکه بعضی این
حکم را در هر نگینی سرایت جاری کرده اند والله یعلم و اما انگشتی که
انگشتر در آن باید کرد پس آن در خنصر است که عبارت از انگشت کوچک
باشد چنانکه روایت در جهاردهم خاتم بخشی حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که ابو ذر رحمه الله بعد از حکایت آمدن سایلی بمسجد و سؤال

نمودن وکسی با وجیزی نداد بگوید که وکان علی علیه السلام راکعا
فاومی بخنصره الیمنی الیه وکان یتختم فیها یعنی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مشغول بنماز ودر حال رکوع بود پس اشاره فرمود به انگشت
کوچک دست راست خود بآن سایل وانحضرت همیشه انگشتر در آن
انگشت میکردند وتتمه حدیث در مقامش مذکور است ولما تختم در
غیر آن انگشت خصوص انگشت شهادت ومیان مکروه است چنانکه
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرمودند انهی امتی عن التختم فی السبابة والوسطی یعنی نهی
میکنم من امت خود را از انگشتر کردن در انگشت شهادت وانگشت
میان وایضا از انحضرت صلی الله علیه وآله منقولست که بحضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند یا علی لا تتختم فی السبابة
والوسطی فانه کان یتختم قوم لوط فیهما ولا بغیر الخنصر یعنی یا علی
انگشتر در انگشت شهادت وانگشت میان مکن زیرا که قوم لوط
انگشتر در این دو انگشت میکرده اند ونه بغیر انگشت کوچک یعنی
در انگشت کوچک باید کرد ودر غیر آن از انگشتان خوب نیست اما

آداب تختم پس از آنجمله اینست که انگشتر را بآخر انگشت وبند پایین
آن برسانند ودر سر انگشتان نکنند چنانکه در حدیثی از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که فرمود که وبلغوا بالخواتیم وابن بابویه علیه الرحمه
در تفسیر آن گفته که مراد اینست که انگشترها را بآخر انگشت باید رسانید
ودر سر انگشتان (انگشت) نباید کرد زیرا که مرویست که آن از عمل قوم لوط است
ولما انچه صاحب مکارم در آداب تختم حضرت رسول صلی الله علیه و
آله نقل کرده که انحضرت گاهی انگشتر را در انگشت میان ودر بعضی
دویم آن میکردند بسا بود که همین بخود در انگشت شهادت آنحضرت
میبود پس محمول بر بیان جواز وحکم بعدم حرمت است ومنافات
باکراهت ندارد وچنانکه در احادیث وارد شده حضرت پیغمبر وائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین گاهی مرتکب بعضی از مکروهات
از برای دفع مظنه حرمت وبیان جواز واباحت میشده اند وایضا
از آداب تختم اینست که نگین آن بر پشت دست ونمایان باشد چنانکه
متعارف ودست بدست دادهٔ خلف از سلف است ودر آداب تختم
حضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز مرویست که خاتم آنحضرت که تا وقت

رحلت در دست مبارکش بود نگین آن ظاهر و نمایان بود چنانکه مردم
انگشتر در دست خود میکنند و حدیثی که بعد از این در فص عقیق
در ذیل فایده مذکوره خواهد شد آن نیز اشعار بمقصود دارد چنانکه
تلبیه بآن می شود و در روایتی مذکور است که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله انگشتری در انگشت مبارک کرده نگین آنرا بجانب کف
دست کردانیدند و بنا بر این این نحو نیز بد نخواهد بود و ایضا از
آداب تختم اینست که انگشتر را بجهت در خاطر گرفتن امری و یاد آوردن
کاری یا غیر آن مثل شماره و حساب نگاه داشتن از انگشتی به انگشت
دیگر نگردانند چنانکه مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که شرک
پنهان و پوشیده تر است از آواز پای مور و چیز و فرمودند که و منه تحویل
الخاتم لیذکر به الحاجة و شبه هذا یعنی از جمله شرکست کردانیدن
خاتم از انگشتی بانگشت دیگر از برای اینکه بیاد آورد کاری را که داشته
باشد و نشانی باشد که از خاطرش محو نشود و مانند آن هرچه باشد
و پوشیده نماند که شرک بودن امثال این امور بجهت آن خواهد
بود که چون جمیع امور بتقدیر مقدر میشود و محسوس می باشد و بدون

مشیت

مشیت الهی امری صورت نمی پذیرد و تاثیرات ظاهری و اسباب و
علل همگی باو منتهی میشود پس سبب و موثر دانستن چیزی برای
چیزی بمنزله شریک کردانیدن آن چیز است با باری تعالی چنانکه گاه
تحویل خاتم را سبب و علت تذکر گرداند گویا که آنرا در علیت و تاثیر
شریک خدا دانسته و متذکر شدن خود را که از جانب خدا و بمشیت او
است بغیری مستند پنداشته و این منافی توحید خالص و ایمان کامل
و این شرک در صورتیست که در این کار از خدا غافل و متغافل باشد
و امثال این امور را در تاثیر خود کامل و مقصود را بمجرد آن حاصل
دانند و الا حکم بشرک بودن مشکلست و لهذا همین تحویل خاتم بجهت
تذکر عدد رکعات نماز نقصی ندارد چنانکه می آید مگر آنکه آن حالت
عبودیت و بندگیست و از توهم غفلت و شرک خالی است و بنابر
ظاهر عموم شرک بودن امثال این امور باید که حکمش چنین
و اطلاق شرک بر آن از قبیل مجاز باشد والله تعالی یعلم و هر چند این
نهی تحویل خاتم عموم دارد اما شماره عدد رکعات نماز و کردانیدن
انگشتر بجهت یاد داشتن آن مستثنی است و تجویز فرموده اند چنانکه

در روایت عبد الله بن المغیره از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که
لا بأس ان یعقد الرجل صلوته بالخاتم یعنی باکی نیست که بشمارد مرد
نماز خود را بانگشتر یعنی بانگشتر شمارهٔ عدد رکعات را نگاه دارد
و از حبیب بن المعلی روایت که عرض کرد بخدمت حضرت صادق
صادق علیه السلام که من مردی ام فراموشکار و سهو بسیار میکنم و حفظ
رکعات نماز نمیتوانم کرد مگر بانگشتر خود که او را از جایی بجایی
تحویل نمایم آنحضرت فرمودند که لا بأس به یعنی باکی نیست و تحویل
انگشتر از جایی بجایی شامل تحویل از انگشتی بانگشت دیگر نیز هست
و از آداب تختّم دعا خواندن در آن حالت چنانکه مرویست که چون انگشتر
در دست کنی این دعا را بخوان اللهم سوّمنی بسیماء الایمان و توّجنی
بتاج الکرامة و قلّدنی حبل الاسلام و لا تخلع ربقة الایمان من عنقی
و ترجمهٔ دعا اینست که بار خدایا نشان کن مرا بنشانهٔ ایمان یعنی ظاهر
گردان علامت ایمان را در اقوال و افعال من و بپوشان سر مرا بتاج و
افسر کرامت و طوق کردن من کن ریسمان اسلام را و بیرون میاور
طوق ایمان را از گردن من و در فقه الرضا مذکور است که در وقت

تختّم

تختّم این دعا را بخوان اللهم سمّنی بسیماء الایمان و اختم لی بخیر و اجعل
عاقبتی الی خیر انک انت العزیز الاکرم یعنی بار خدایا نشان کن مرا
بنشانهٔ ایمان و ختم کن برای من بخیر و خوبی و بگردان عاقبت مرا
بخیر و خوبی بدرستی که توئی عزیز و غالب بر همه چیز و کریمتر از همه کس

در بیان آنچه انگشتر را از آن باید که ساخت و استحباب
نقره و حرمت طلا و کراهت باقی فلزات بدانکه هر چند از بعض اخبار
چنین مستفاد میشود که لبس خاتم مطلقا مستحب است چنانکه مروی است
که من السنة لبس الخاتم و سابق مذکور شد لیکن از اخبار دیگر که
بمنزلهٔ تفصیل این خبر است ظاهر میشود که انگشتری که تختّم بآن مستحب است
انگشتری است که از نقره باشد نه از فلزات دیگر چنانکه از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که فرمودند کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله
من ورِق یعنی خاتم حضرت خاتم صلی الله علیه و آله از نقره بود و ورِق
بفتح واو و کسر راء مهمله بمعنی نقره است و ایضا بسند دیگر همین مضمون
از آنحضرت منقولست و در مقدمه مذکور شد و ایضا از آنحضرت علیه السلام
منقولست که ابیه علیهما السلام از جد خود روایت کرده که آن خاتم رسول الله

صلی الله علیه و آله کان من فضة یعنی بدرستی که انگشتر رسول خدا صلی
الله علیه و آله از نقره بوده و این حدیث تنبیه دارد که در خاتم منع کرده حدید
شد و ایضا در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که انگشتر حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه از نقره بوده و از عبد الله بن سنان مرویست
که از آنحضرت سؤال نموده که انگشتر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
چه چیز بود فرمودند از نقره بود و در حدیث دیگر منقولست که انگشتر
حضرت صادق علیه السلام از نقره بوده و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
مرویست در حدیثی که بعد از آنکه متکلم خاتم شد که اول کسی که انگشتر
ساخت حضرت آدم بود و او انگشتر خود را از نقره ساخت و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمودند لا تتختموا بغیر الفضة
فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما طهرت کف فیها خاتم حدید یعنی
در دست مکنید انگشتر غیر نقره پس بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرموده که پاک نیست دستی که در آن انگشتر آهن باشد و فولاد نیز داخل
آهنست و هرچند فولاد را حدید میگویند و ایضا بعضی میگویند انگشتر آهن و
فولاد خوب نیست و مشهور میان علما کراهتست و احادیث دیگر نیز در نهی

از آن

از آن وارد شده چنانکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرموده
ما طهر الله یدا فیها خاتم حدید یعنی پاک نکرده است خدای تعالی
دستی را که در آن انگشتر آهن باشد و شاید که مراد نفرین باشد یعنی
پاک نکرداند خدا چنین دستی را و از عمار بن موسی مرویست که گفت
سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از مردی که نماز کند و در دستش
انگشتر آهنی باشد آنحضرت فرمودند که لا و لا یتختم به الرجل لانه من
لباس اهل النار یعنی نماز نکند با انگشتر آهن و اصلا باید که مرد
چنین انگشتری در دست نکند زیرا که آهن از لباس دوزخیان است
و همین مضمون بسند دیگر نیز از آنحضرت روایت شده و ایضا از آن
حضرت علیه السلام بچند سند مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرموده اند که لا یصلی الرجل و فی یده خاتم حدید یعنی باید که
نماز نکند مرد در حالی که در دستش انگشتر آهن بوده باشد و ایضا
در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که در باب آهن فرموده اند که انه
حلیة اهل النار یعنی بدرستی که آهن زینت دوزخیانست و فرموده اند
که جعل الله الحدید فی الدنیا زینة الجن و الشیاطین فحرم علی الرجل

المسلم ان یلبسه فی الصلوة الا ان یکون قبال عدو فلا بأس به یعنی
خدای تعالی آهن را در دنیا زینت جن و شیاطین کرده این پس حرام
است بر مرد مسلمان که بپوشد آنرا در نماز مگر اینکه در برابر دشمن باشد
که در اینحال باکی ندارد و در این باب احادیث بسیار در کتاب اصحاب مذکور
است که بعضی از استحباب آهن و فولاد مطلقا دلالت میکنند و جمعی
علما را حکم بکراهت کرده اند اما چون در احادیث نهی صریح و مبالغه
در آن وارد شده خصوص در حال نماز که بلفظ حرمت بیان شده ترکش
انسب و باحتیاط اقرب است خواه انگشتر باشد خواه در غیر آن مگر در
حال ضرورت و عموم بعضی اخبار مقتضی تساوی مرد و زن است در این
حکم است و اینکه در بعضی خصوص رجل مذکور شده مخصص آن عمومات
نمیتواند بود زیرا که از تتبع احادیث معلوم میشود که در اکثر احکام
که خصوص رجل مذکور شده تخصیص حکم منظور نیست و از قبیل تمثیل است و
مخفی نماند که اینکه از بعضی روایات عدم طهارت حدید مستفاد میشود
مراد کراهت و خباثت است زیرا که ظاهرا اتفاق اهل اسلام بر طهارت آن
اجماع دارند چنانکه صاحب معالم نقل کرده و همچنین مکروه است تختم

بانگشتری

۲۷

بانگشتری که از روی ساخته باشد که تالیش نیز میگویند چنانکه از حضرت
صادق علیه السلام در حدیث ذکر مناهی منقولست که فرمودند نهی رسول
الله صلی الله علیه و آله عن التختم بخاتم صفر او حدید یعنی نهی فرمود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از تختم بانگشتری که از تال یا آهن
باشد و شاید که صفری که در این حدیث وارد شده شامل برنج نیز باشد
و اما فلزات دیگر مانند مس و قلع و سرب پس هر چند دلیلی از آنها
بخصوص حدیثی و در کتب اصحاب تصریحی بنظر نرسیده اما عموم نهی لا
تختموا بغیر الفضة که مذکور شد شامل همه آنها هست پس دلیل کراهت
سایر فلزات غیر نقره میتواند بود و شکی نیست که نقره بهتر و ثواب تختم
بآن بیشتر است اما اگر کسی را دسترس و قدرت بر آن نباشد ظاهر
اینست که ثواب اصل تختم از غیر نقره نیز بدستش آید اما احتیاط این است
که در اینحال نیز از آهن اجتناب نماید و اما طلا پس شکی در حرمت آن
برای مردان نیست چنانکه بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بحضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که انی احب لک ما احب لنفسی و اکره لک ما اکره

لنفسی فلا تختّم بخاتم حدید و لا ذهب فانّه زینتک فی الآخرة یعنی
بدرستی که من دوست میدارم از برای تو آنچه را برای خود دوست
میدارم و نمی پسندم از برای تو آنچه را برای خود نمی پسندم پس نباید
که در دست کنی انگشتر آهنی و نه انگشتری که از طلا باشد پس بدرستی
که طلا زینت تست در آخرت و همین مضمون نیز بسند دیگر وارد شده
و از حضرت صادق علیه السلام روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند ایاک ان تختّم بالذهب
فانّه حلیتک فی الجنة یعنی حذر باد ترا از اینکه انگشتر طلا در دست کنی
زیرا که آن زینت تست در آخرت و همچنین از آنحضرت مرویست که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
که لا تختّم بالذهب فانّه زینتک فی الآخرة یعنی در دست مکن انگشتر
طلا زیرا که آن زینت تست در آخرت پس باید که در دنیا دست از آن
بداری و ذخیره عقبی نگاه داری و ایضا از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمودند لا تجعل فی یدک خاتما من ذهب یعنی در دست مکن
انگشتری را که از طلا باشد و ایضا از آنحضرت علیه السلام مرویست که فرمودند

انّ رسول الله صلی الله علیه و آله نهاهم عن سبع منها التختّم بالذهب
یعنی بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود امّت
خود را از هفت چیز و از آنجمله بود تختّم بانگشتر طلا و از علی بن جعفر
منقولست که سؤال نمود از برادر عالیقدر خود موسی بن جعفر علیهما السلام
که آیا خوبست مرد را که انگشتر طلا در دست کند فرمودند نه و از حضرت
صادق علیه السلام در حدیث دیگر منقولست که فرمودند لا یلبس الرجل الذهب
و لا یصلّی فیه لانّه من لباس اهل الجنة یعنی باید که مرد طلا نپوشد و در آن
نماز نکند زیرا که آن از لباس اهل بهشت و مخصوص آنجاست و باید
دانست که نهی از تختّم بطلا که در این احادیث وارد شده مخصوص بمردان
و محمول بر تحریم است بدلیل اجماع و عمومات دیگر که وارد شده مثل قول حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که هذان حرامان علی رجال امّتی یعنی این هر دو
که عبارت از طلا و ابریشم باشد حرامند بر مردان امّت من و حضرت صادق
علیه السلام نیز ما یجعل الله الذهب حلیة لاهل الجنة فحرّم علی الرجال لبسه
و الصلوة فیه یعنی گردانیده است خدای تعالی طلا را زیوری از برای اهل
بهشت پس حرام کرد اینرا بر مردان پوشیدن آنرا و نماز کردن در آنرا

و در حدیث دیگر فرموده که وجعل الله الذهب فی الدنیا زینة النساء
فحرّم علی الرجال لبسه والصلوة فیه یعنی خدای تعالی طلا را در دنیا
زینت زنان کرد اینست لبس حرام کرده بر مردان پوشیدن آن و نماز
در آن او بمقتضای این احادیث چنانکه در میان علما نیز مشهور
و در کتب اصحاب مذکور است مطلق تزیین بطلا بهر عنوانی که باشد بر
مردان حرامست مگر در مواضعی که نص بر جواز آن وارد شده مثل براق
شمشیر و حلیه مصاحف چنانکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود
لیس بتحلیة المصاحف والسیوف بالذهب والفضة باس یعنی زینت
کردن مصحفها و شمشیرها بطلا و نقره باکی نیست و بعضی علما در آن
نیز احتیاط و اجتناب را بهتر میدانند و اما حدیثی که از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که فرمودند ان النبی صلی الله علیه وآله تختم فی یساره
بخاتم من ذهب ثم خرج علی الناس فطفق الناس ینظرون الیه فوضع یده
الیمنی علی خنصره الیسری حتی رجع الی البیت فرمی به فما لبسه یعنی
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله انگشتری از طلا در دست چپ کرده بعد
از آن بیرون آمدند نزد مردمان پس مردم شروع بنظاره کرده در آن

نگاه

نگاه میکردند پس آنحضرت دست راست خود را بر روی انگشت کوچک دست
چپ گذاشتند که پنهان باشد تا هنگامی که بخانه معاودت فرموده آن
انگشتری را انداختند و دیگر در دست نکردند پس این حدیث منافی اجماع
مخالف روایات و ضعیف و مطروح و راوی آن که حاتم بن اسمعیل باشد
بد مذهب و مجروح است و محتاج بتاویل و توجیه نیست چنانکه بعضی مرتکب
آن شده‌اند و تاویلات بعید نموده‌اند و اما از برای زنان و کودکان پس
انگشتر طلا بلکه مطلق تزیین بآن جایز است و در آن باب رخصت
وارد شده چنانکه از ابی الصباح مرویست که گفت سؤال نمودم از حضرت
صادق علیه السلام از طلا که اطفال نابالغ را بآن زینت میتوان نمود فرمودند
کان علی علیه السلام یحلی ولده ونساءه بالذهب والفضة یعنی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام زینت میفرمودند اولاد و زنان خود را بطلا
و نقره و از داود بن سرحان منقولست که او نیز از آنحضرت همین سؤال
نموده فرمودند کان ابی یحلی ولده ونساءه بالذهب والفضة فلا باس
به یعنی پدرم حضرت باقر علیه السلام تزیین میفرمودند اولاد و زنان
خود را بطلا و نقره پس بآن باکی نیست و از محمد بن مسلم مرویست که گفت

سؤال نمودم از حضرت صادق علیه السلام از زینت زنان بطلا و
نقره فرمودند لا بأس یعنی باکی نیست و جایز است و هر چند از این
احادیث تسویه میان زنان و کودکان در جواز تزیین بطلا معلوم
میشود امّا اگر پسران از آن اجتناب نمایند شاید که بهتر باشد
چنانکه ابی بصیر روایت نموده که سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام
از مردی که زینت نماید اهل خود را بطلا فرمودند نعم النساء و الجواری
فامّا الغلمان فلا یعنی خوبست از برای زنان و کنیزان پس امّا
پسران پس نه و اگر چه در این حدیث نهی مطلق وارد شده امّا بمقتضای
احادیث سابقه محمول بر کراهت است و بعضی بر آن حمل کرده اند که
مراد پسرانی است که نزدیک بلوغ رسیده باشند و هر چند در این احادیث
خصوص انگشتر مذکور نیست امّا مطلق زینت که وارد شده شامل آن
نیز هست   در باب انگشتر طلا حدیثی و در کتب اصحاب تصریحی بنظر
نرسیده و ظاهر اینست که آن نیز حکم طلا داشته باشد زیرا که طلا دادن هر چند
تمام از آن نباشد مگر اینکه بر تیز مالیده و مندرس شده باشد که دیگر اطلاق
اسم طلا بر آن نشود که شاید در اینصورت جایز باشد و احتیاط در اجتناب است

وان

و از فضیل بن یسار مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام
از کرسی که در آن طلا باشد آیا میتوان در خانه نگاه داشت آن
حضرت فرمودند ان کان ذهبا فلا و ان کان ماء الذهب فلا بأس
یعنی اگر طلا باشد نه و اگر آب طلا داشته باشد پس باکی نیست و هر چند
در این حدیث حکم انگشتر مذکور نیست امّا اشعاری بفرق میان طلا و مطلا
دارد نهایت حکم با آن علی الخصوص در غیر انگشتر در حدیث مذکور است
خالی از اشکالی نیست پس احتیاط در اجتناب است والله یعلم
در بیان فضیلت و شرافت نگین عقیق و ذکر خواص و الوان و ثواب تختم
بآن بدانکه بتحقیق که سنگ عقیق نگینی است بسیار شریف و ثواب بسیار
و فواید بیشمار در تختم بآن وارد شده و فضیلت و شرافت آن از اهل
بیت عصمت سلام الله علیهم قریب بتواتر رسیده چنانکه باسانید معتبره
از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که فرمودند احبّ لکلّ مؤمن
ان یتختّم بخمسة خواتیم یعنی دوست میدارم من از برای هر مؤمنی که
تختم نماید بپنج انگشتر و بعد از آن در بیان آن از آنجمله عقیق را شمرده
فرمودند و هو اخلصها لله و لنا یعنی عقیق خالص ترین نگینهاست برای

خدا و برای ما با یمنی که تقرب بخدا و ائمه هدی علیهم التحیة و
والثنا جستن و خوشنودی ایشان در تختم بآن بیشتر از نگینهای دیگر است
زیرا که استحباب آن اوکد و ثوابش اعظم و بیشتر است و تمام انچه ثبت
در فصل هر یک مذکور خواهد شد و شاید که مراد خلوص در اعتقاد
توجه باشد چه از احادیث معلوم میشود که جمادات نیز اقرار بتوحید
و نبوت و امامت نموده اند و بمقتضای وان من شیء الا یسبح بحمده
تسبیح و تقدیس جناب اقدس الهی مینمایند و در خصوص عقیق وارد
شده از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمودند تختموا بالعقیق فانه اول جبل اقر لله بالوحدانیة
ولی بالنبوة ولک یا علی بالوصیة ولشیعتک بالجنة یعنی در دست کنید
انگشتر عقیق پس بتحقیق که آن اول کوهی است که اقرار کرده است برای
خدا بیکانکی و برای من به پیغمبری و بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه التحیات نموده فرمودند که و برای تو یا علی بوصایت و امامت
و برای شیعیان تو بدخول جنت و از جمله وصایای حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که حضرت

صادق

صادق علیه السلام بوساطت آبای عظام خود علیهم السلام روایت فرموده
یکی اینست که آنحضرت را بتختم بیمین مأمور کرد این از آنحضرت سؤال
نمودند که بچه نگین تختم نمایم یا رسول الله فرمودند بالعقیق الاحمر
فانه اول جبل اقر لله بالربوبیة ولی بالنبوة ولک بالوصیة ولولدک
بالامامة ولشیعتک بالجنة ولاعدائک بالنار یعنی تختم نمای به عقیق
سرخ زیرا که آن اول کوهی است که اقرار نموده برای خدا بر
پروردگاری و برای من به پیغمبری و برای تو بوصایت و برای
اولاد تو بامامت و برای شیعیان تو بدخول جنت و برای دشمنان
تو باستحقاق آتش و از سلمان فارسی رحمه الله مرویست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
که یا علی تختم بالیمین تکن من المقربین یعنی یا علی انگشتر در دست
راست میکرده باش تا از مقربان باشی آنحضرت سؤال نمودند که مقربان
کیانند فرمودند حضرت جبرئیل و میکائیل باز سؤال نمودند که بچه نگین
تختم نمایم یا رسول الله فرمودند که بالعقیق الاحمر فانه اقر لله عز و جل
بالوحدانیة ولی بالنبوة ولک یا علی بالوصیة ولولدک بالامامة ولمحبیک

بالجنة ولشیعته ولک بالفردوس یعنی بعقیق سرخ تختم نمای پس بتحقیق
که عقیق اقرار نموده برای خدای عز وجل بیگانگی و برای من
به پیغمبری و برای تو یا علی بوصایت و برای اولاد تو بامامت و
پیشوایی و برای دوستان تو بهشت جاودانی و برای شیعیان تو
و اولاد تو بفردوس و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمودند که تختم نمایید با انگشتری که نگین آن عقیق باشد و به
تحقیق که عقیق از اول کوهیست که اقرار کرده است بخدای تعالی
و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصی بودن علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه و عقیق از کوهی است که در آن سخن گفته است
خدای تعالی با حضرت موسی ع و کسی که در انگشت کند انگشتری که نگین
آن عقیق باشد و نماز گذارد نماز او چهل درجه ثوابش بیشتر است
از نماز کسی که غیر عقیق از انواع جواهر در دست کند و در روایاتی
نماز با انگشتر عقیق بر غیر آن بهمین مضمون از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نیز روایت شده و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که صلوة رکعتین بفص عقیق تعدل بالف رکعة بغیره یعنی

گذارده

گذاردن دو رکعت نماز با نگین عقیق برابر است با هزار رکعت بغیر آن
و در روایتی وارد شده که حضرت جبرئیل نازل شد بر حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و گفت یا محمد پروردگار سلامت میرساند و میفرماید
که انگشتر را بدست راست بکن و نگینش را از عقیق بکن و بگو بعلی
بن ابیطالب پس گفت که او نیز انگشتر در دست راست و نگینش را
عقیق کند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسید که یا
رسول الله عقیق کدام است آنحضرت فرمودند جبل فی الیمن اقر لله
بالوحدانیة ولی بالنبوة ولک ولولدک بالامامة ولشیعتک بالجنة
ولاعدائک بالنار یعنی عقیق کوهی است در یمن که اقرار کرده است
برای خدا بوحدانیت و برای من بنبوت و برای تو و اولاد تو
بامامت و برای شیعیان تو بجنت و برای دشمنان تو باتش و
پوشیده نماند که هر چند اکثر احادیث مطلق عقیق وارد شده
خواه یمنی باشد و خواه غیر آن اما از این حدیث معلوم میشود که
عقیق که فضیلت و شرافت دارد عقیق یمنی است زیرا که بعد از سؤال
با آن تفسیر فرموده الله پس اگر در تختم بعقیق رعایت یمنی بودن آن

نماید البته بهتر خواهد بود و در باب الوان عقیق اگر چه در اکثر
احادیث مطلق است اما در بعضی زرد سرخ منصوص و در بعضی
زرد بذکر مخصوص گردیده و در روایتی هر دو با سفید مذکور است
چنانکه از بشیر دهان مرویست که گفت عرض کردم بخدمت حضرت
باقر علیه السلم که کدام یک از نگینها را در انگشتر خود بنشانم پس
آنحضرت فرمودند که ای بشیر این انت عن العقیق الاحمر و العقیق
الاصفر والعقیق الابیض فانها ثلثة جبال فی الجنة یعنی ای بشیر
کجائی تو چرا غافلی از عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید
پس بتحقیق که اینها سه کوهند در بهشت آنگاه تفصیل این سه کوه را
بیان نمودند که عقیق سرخ مشرف است بر خانه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و عقیق زرد بر خانه حضرت فاطمه صلوات
الله علیها و عقیق سفید بر خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
و از زیر هر کوهی نهری جاریست از برف سردتر و از عسل شیرین
تر و از شیر سفیدتر و بیرون نمیآید کسی از آن نهرها مگر آل محمد و شیعیان
ایشان و هر سه نهر از کوثر می آید و بیک جا میریزد و این سه کوه

تسبیح

تسبیح و تقدیس و تمجید الهی میکنند و از برای شیعیان آل محمد
سلام الله علیهم طلب آمرزش مینمایند بعد از آن فرمودند تختم
بشیء منها من شیعة آل محمد لم یر الا الخیر و الحسنی و السعة فی
الرزق والسلامة من جمیع انواع البلاء و هو امان من السلطان
الجایر و من کل ما یخاف الانسان و یحذره یعنی پس هر که از شیعیان
آل محمد علیهم السلم که تختم نماید بیکی از این عقیقها نمی بیند مگر
خیر و نیکی و فراخی در روزی و سلامتی از جمیع انواع بلاها و
آن امانیست از شر پادشاه ظالم و از هر چه آدمی از آن ترسد و
حذر نماید و از این حدیث فضیلت الوان عقیق از سرخ و زرد و سفید
هر سه معلوم میشود اما ظاهر آنست که عقیق سرخ بهتر از الوان دیگر
باشد و بعد از آن عقیق زرد برای نقش مخصوص که مذکور خواهد
شد و سفید نیز بمقتضای این حدیث خوبست و لون دیگر مثل سیاه و
غیر آن اگر باشد در مرتبه این الوان نیست هر چند که اطلاق بعضی
احادیث شاید که شامل آنها نیز باشد چه همه را عقیق مینامند و از جمله
احادیث فضیلت عقیق حدیثی است که از سلیمان اعمش مرویست که گفت

در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم در گردن خانه منصور عباسی
که از نزد او مردی را بیرون آوردند که تازیانه‌اش زده بودند
پس آنحضرت فرمودند که یا سلیمان انظر ما فص خاتمه یعنی ای سلیمان
ملاحظه کن که نگین انگشتر این مرد چیست من عرض کردم که یا ابن رسول
الله نگین آن غیر عقیق است پس فرمودند یا سلیمان اما انه
لو کان عقیقا لما جلد بالسوط یعنی ای سلیمان بدرستی و بتحقیق که
اگر نگین آن عقیق میبود هر آینه تازیانه‌اش نمیزدند عرض کردم
که ای پسر رسول خدا زیاد بر این بفرمایید و از فواید عقیق بیان نما
فرمودند یا سلیمان هو امان من قطع الید یعنی ای سلیمان عقیق
امانست از بریدن دست عرض کردم که زیاد بر این بفرمایید فرمودند
هو امان من اراقة الدم یعنی باعث ایمنی است از ریختن خون
و کشته شدن عرض کردم که دیگر بفرمایید فرمودند ان الله
یحب ان ترفع الیه فی الدعاء ید فیها فص عقیق یعنی بتحقیق که
دوست میدارد خدا که بلند شود بسوی او در دعا دستی که در آن
نگین عقیق باشد عرض کردم که زیاد بر این میخواهم فرمودند العجب کل

العجب

العجب من ید فیها فص عقیق کیف تخلوا من الدنانیر والدراهم یعنی
عجب و بسیار عجب است از دستی که در آن نگین عقیق باشد که چگونه
از دنانیر و دراهم طلا و نقره خالی میماند عرض کردم که دیگر از این
فواید بیشتر بفرمایید فرمودند انه امان من کل بلاء یعنی بتحقیق
که عقیق موجب امانست از هر بلایی عرض کردم که زیاد بر این برای
من بیان بفرمایید فرمودند هو امان من الفقر یعنی عقیق باعث
امان از فقر و درویشی است عرض کردم که آیا من این حدیث شریف را
از جد شما آنحضرت امام حسین از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
روایت میتوانم کرد فرمودند که بلی و ایضا از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که بوساطت آبای عظام خود علیهم السلام از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت فرموده که آنحضرت فرمودند تختموا بالعقیق
یبارک الله علیکم و تکونوا فی امن من البلاء یعنی در دست کنید انگشتر عقیق
را که مبارک میگرداند خدا بر شما و در امان میباشید همیشه از بلاها
و همچنین از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمودند تختموا بالعقیق فانه مبارک و من تختم بالعقیق یوشک

ان یتقنی له بالحسنی یعنی در دست کنی انگشتر عقیق پس بتحقیق که
آن مبارکست و هر که در دست کند انگشتر عقیق امید هست که حکم کرده
شود برای او در دیوان قضا بخیر و خوبی و حاجاتش بر آورده شود
به نیکوترین وجهی و از ربیعة الرأی مرویست که گفت دیدم در دست
حضرت امام زین العابدین علیه السلام نگین عقیق پس عرض کردم که این
چه نگین است فرمودند عقیق رومی است و فرمودند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده اند که من تختم بالعقیق قضیت حوائجه یعنی
هر که انگشتر عقیق در دست کند حوائج او بر آورده شود و ظاهر اینکه مراد
از رومی که در این حدیث مذکور است یمنی باشد چه در ولایت روم
بغیر یمن در جای دیگر عقیق نیست و مرویست که مردی شکایت نمود به
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اینکه راهزنان راهش را زده و
مالش را برده بودند پس آنحضرت فرمودند هلا تختمت بالعقیق فانه
حرس من کل سوء یعنی چرا انگشتر عقیق در دست نکردی پس به
تحقیق که عقیق نگاه میدارد از هر بدی و مکروهی و این حدیث باسناد
متعدده روایت شده و ایضا مرویست که شخصی از آل ابی طالب را حجاج جنابی

والی

والی و حاکمی که در آن عصر بود طلبیده بود و او را در وقتی که میبردند
گذارش بخدمت حضرت صادق علیه السلام افتاد پس آنحضرت فرمودند
اشفعوا بخاتم عقیق یعنی برسانید باو انگشتر عقیق پس چون چنین
کردند آنمرد مکروهی ندید و در حدیث دیگر منقولست که مردی از نزد
حضرت باقر علیه السلام گذشت که تازیانه زده بودند پس آنحضرت
فرمودند این کان خاتم العقیق اما انه لو کان علیه لما جلد یعنی
کجا بود انگشتر عقیق او بتحقیق که اگر با او می بود تازیانه نمیخورد
و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمودند که تختموا بالعقیق فانه لا یصیب احدکم غم ما دام
ذلک علیه یعنی تختم نمایید بعقیق پس بدرستی که نمیرسد بهیچیک از
شما غمی و المی مادام که انگشتر عقیق با او باشد و از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام مرویست که از آبای عظام خود علیهم السلام روایت فرموده
اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرموده که لما کلم الله موسی
بن عمران کلمه علی طور سینا ثم اطلع الی الارض اطلاعة فخلق من
نور وجهه العقیق ثم قال آلیت علی نفسی ان لا اعذب کف لابسه اذا

تولّی علینا بالنار یعنی چون بیافرید حق تعالی حضرت موسی را

سخن گفت با او بر کوه طور سینا و بعد از آن متوجه شد بسوی

زمین متوجه شد لحا لیس بیافریدن از قوه وجه خود عقیق را

بعد از آن فرمود که عهد نمودم و لازم کردانیدم برخود یا قسم

خوردم بذات مقدس خود که عذاب نکنم دست کسی را که انگشتر

عقیق داشته باشد بآتش جهنم هرگاه دوستدار علی بن ابی

طالب باشد و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حدیثی که

بعد از این مذکور خواهد شد مرویست که اول من تختم بر آدم

علیه السلام یعنی اول کسی که بعقیق سرخ تختم نمود حضرت آدم

علیه السلام بود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند ما

رفعت کفّ الی الله عزّ و جلّ احبّ الیه من کفّ فیها خاتم عقیق

یعنی بلند نشده است دست دعائی بسوی خدای عزّ و جلّ که

دوست تر باشد بسوی او از دستی که در آن انگشتر عقیق باشد و

از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمودند من

تختّم بالعقیق ختم الله له بالامن و الایمان یعنی هر که تختم نماید به عقیق

ختم

ختم نماید خدای تعالی از برای او بامن و ایمان و در حدیثی که خواتیم

آنحضرت صلوات الله علیه شمرده شده که چهار انگشتر داشتند و از جمله

شده که و خاتم فصه عقیق احمر یتختم به لحرز یعنی و یکی از خواتیم

آنحضرت انگشتری بود که نگینش عقیق سرخ بود و او را که دست میکردند

بجهت خاصیت حرز و نگاهبانی از آفات و بلیات و از حضرت امام

رضا علیه التحیة و الثنا مرویست که فرمودند من تختم بالعقیق لم یزل

ینظر الی الحسنی ما دام فی یده و لم یزل علیه من الله عزّ و جلّ واقیة

یعنی هر که تختم نماید بعقیق همیشه نظر خواهد کرد در نیکوترین حرفی

مادامی که آن انگشتر در دست او باشد یعنی پیوسته خود را در بهترین

حالی و احوال خود را به نیکوترین وجهی مشاهده خواهد نمود و

همیشه بر آن شخص از جانب خدای تعالی نگاهبانی خواهد بود که

او را از آفات نگاه دارد و ایضا از آنحضرت علیه السلام مرویست که

حضرت صادق صلوات الله فرموده اند من اتخذ خاتما فصه عقیق

لم یفتقر و لم یقض له الا بالتی هی احسن یعنی هر که فرا گیرد انگشتری

که نگینش عقیق باشد پریشان نشود و حکم کرده نشود در دیوان قضا

برای او در احوالش مکر با آنچه نیکوترین حالتها باشد و پوشیده
نماند که این حدیث مشعر است براینکه همراه داشتن انگشتر عقیق این
خاصیت دارد هر چند که در انگشت نباشد زیرا که این اثر را
بر اتخاذ خاتم عقیق مترتب ساخته اند نه بر تختم بآن و فرق میان
اتخاذ خاتم و تختم بآن هر چند بحسب لغت معلوم است اما بخیال
کسی نرسد که در عرف اتخاذ خاتم عبارت از تختم بآن می باشد
زیرا که بعض اخبار بفرق میان آنها اشعار دارد بلکه از حدیث منقول
بن عمر که در فصل حلیه مذکور خواهد شد تصریح بآن معلوم میشود
و از بعضی احادیث دیگر نیز مستفاد میشود که همراه داشتن انگشتر
عقیق سببیت و تأثیرات بسیار دارد مثل حدیثی که در تتمه در این باب
مذکور خواهد شد از صافی خادم امام علی نقی علیه السلم که آنحضرت
او را بهمراه داشتن انگشتر عقیق زرد مأمور ساختند بلکه از بعضی
احادیث چنین مستفاد میشود که چنانکه انگشتر عقیق فضیلت و ثواب
بسیاری دارد و منافع بیشماری در تختم بآن حاصل میشود اصل عقیق
فی نفسه نیز فواید و آثار بسیار دارد و بهمراه داشتن آن هر چند

بعنوان

بعنوان انگشتر نباشد مثل بازوبند و مهر تسبیح و غیر آن خواص
عظیم مترتب میگردد چنانکه مرویست از حضرت امام رضا علیه
التحیة والثنا که فرمودند که العقیق ینفی الفقر و لبس العقیق ینفی
النفاق یعنی عقیق برطرف میکند فقر و پریشانی را و پوشیدن
عقیق زایل میگرداند نفاق را و این حدیث صریح است که نفی
فقر از خواص اصل عقیق است هر چند در انگشت و انگشتر نباشد
بقرینه آنکه ازالهٔ نفاق را بر لبس آن مترتب ساخته اند و همین
حدیث بسند دیگر نیز روایت شده و ایضا از حضرت صادق صلوات
الله علیه مرویست که فرمودند العقیق امان فی السفر یعنی عقیق
باعث امن و امانست در سفر از هر خطری و در حدیث دیگر وارد
شده که العقیق حرز فی السفر یعنی عقیق نگاهبانست در سفرها
از جمیع بلاها و باسانید متعدده از حضرت امام رضا علیه التحیة و
الثنا روایت شده که فرمودند من ساهم بالعقیق کان سهمه الاوفر
یعنی هر که مساهمه نماید بعقیق نصیب او در آن مساهمه بیشتر و تمامتر
خواهد بود برآید و مراد بمساهمه حصه کردن مالی و قرعه زدن حصه های

آمنت چنانکه هرگاه چند نفر در مالی بالاشاعه شریک باشند و
اراده قسمت آن نمایند و هر حصه جدا کرده خواهند که هر یک
حصه بردارند که همه راضی باشند هر یک از ایشان مثل عقیق و
غیره برداشته داخل هم کنند و بدست طفلی یا اجنبی که نداند که
هر نشانی از کیست داده او را بگذارند هر نشانی بر حصه از آن
مال تمام سازند پس صاحب نشانها هر یک حصه نشان دار خود
بردارند و همه راضی باشند و هرگاه کسی عقیق را همه نمایند یعنی
عقیق را نشان خود کرده تن ببرکت آن البته قسمت او بهتر و تمام‌تر
بیرون آید   از جمله خواص عقیق که بتحقیق پیوسته یکی این
است که از حضرت امام همام علی ابن موسی الرضا علیه السلام مرویست
که فرمودند من اصبح و فی یده خاتم فصه عقیق متختما به فی یده الیمنی
واصبح من قبل ان یراه احد فتقلب فصه الی باطن کفه و قرا انا انزلناه
الی آخرها ثم یقول آمنت بالله وحده لا شریک له و آمنت بسر آل
محمد و علانیتهم وقاه الله فی ذلک الیوم شر ما ینزل من السماء و ما
یعرج فیها و ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و کان فی حرز الله و حرز

رسوله

رسوله حتی یمسی و هرکه صبح کند و در دست وی انگشتری باشد که نگین آن
عقیق باشد و حال آنکه آن انگشتر را در دست راست خود کرده باشد
پس صبح برخیزد پیش از آنکه کسی او را ببیند پس بگرداند نگین آن
انگشتر را بجانب باطن کف دست خود و بخواند سوره مبارکه انا
انزلناه فی لیلة القدر را تا آخر بعد از آن بگوید آمنت بالله وحده
لا شریک له و آمنت بسر آل محمد و علانیتهم نگاه میدارد او را
حق تعالی در آن روز از شر آنچه از آسمان فرود آید و آنچه بآسمان
بالا رود و از شر آنچه بزمین فرو رود و آنچه از زمین بیرون
آید و خواهد بود او در پناه خدای تعالی و پناه رسول او صلی الله
علیه و آله تا وقتی که داخل شام شود و همین مضمون از حضرت
باقر صلوات الله علیه نیز منقولست نهایت دعای مزبور در آن روایت
باین عبارت وارد شده آمنت بالله وحده لا شریک له و کفرت
بالجبت و الطاغوت و آمنت بسر آل محمد صلی الله علیه و آله و علانیتهم
وظاهرهم و باطنهم و اولهم و آخرهم و ترجمه دعا اینست که ایمان آوردم
بخدایی که فرد و تنهاست نیست مر او را شریکی و کفر ورزیدم بر جبت

وطاغوت وایمان آورده بر پنهان آل محمد صلی الله علیه وآله و
باشکار ایشان وبظاهر ایشان وبپوشیدهٔ ایشان وباول ایشان
وآخر ایشان وجبت وطاغوت هر کدام اسم بتی است از بتهایی
که در زمان جاهلیت کفار میپرستیده اند وشاید که در اینمقام
مراد ابوبکر وعمر علیهما اللعنة باشد بلکه ظاهر اینست چنانکه در احادیث
وادعیه تعبیر از ایشان باین دو اسم بسیار وارد شده وکوشش نماید
که امر تقیه کرده این نگین بباطن کف در اینحدیث یاد از این
میدهد که نگین انگشتر باید که در پشت دست ونمایان باشد ودر
اینحال مخصوص بجهت خلقت دعا بباطن کف بگرداند تا اثر زیاده
بر آن مترتب گردد وسابق بر این در آداب تختم نیز مذکور شد
در باب نقش خواتیم احادیث وارد شده که بعضی از این در
خاتمه مذکور خواهد شد اما آنچه در خصوص عقیق مرویست در این
مقام مذکور میشود از آنجمله روایتی است که از حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا در فضیلت عقیق وارد شده ودر آن حدیث فرموده اند
ومن صاغ خاتما من عقیق ونقش فیه محمد نبی الله وعلی ولی الله

وقاه الله میتة السوء ولم یمت الا علی الفطرة یعنی هر که بسازد انگشتری
از عقیق ودر آن نقش کند محمد نبی الله وعلی ولی الله نگاه دارد
او را خدای تعالی از مردن بد ونمیرد مگر بر دین اسلام وبهمین مضمون
بعینه از حضرت صادق علیه السلام نیز مرویست که بوساطت پدر بزرگوار
از جد عالیمقدار خود علیهم السلام روایت فرموده اند ودر حدیث دیگر
که بعضی از این در نقش خاتم نجف مذکور خواهد شد از حضرت امام حسن
عسکری سلام الله علیه مرویست که حضرت آدم علیه السلام انگشتری از عقیق
سرخ ساخته اسماء عظام آل عبا صلوات الله علیهم را بر آن نقش
فرمود وبعد از آن چنین سنت جاری شد ودر حدیثی که در باب
خواتیم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده واز انجمله
انگشتر عقیق شمرده شده مذکور است که بر آن عقیق ما شاء الله لا قوة
الا بالله استغفر الله در سه سطر نقش بود واز حضرت صادق
علیه السلام مرویست که هر که خواهد که مال واولاد وزن او زیاد شود
پس بر نگین عقیق نقش کند ما شاء الله لا قوة الا بالله ان ترن
انا اقل منك مالا وولدا واز صافی خادم حضرت امام علی نقی مرویست

اللّه علیه منقولست که از خدمت آنحضرت رخصت زیارت پدر بزرگوارش
حضرت امام رضا علیه الآف التحیة والثنا طلبیدم چون مرخص
شدم آنحضرت فرمودند که باید که با خود انگشتری داشته باشی که
نگینش عقیق زرد و بر آن این کلمات نقش باشد که ما شاء اللّه
لا قوة الا باللّه استغفر اللّه و بر روی دیگر آن نگین محمد و علی
نقش باشد که چون چنین انگشتری با خود داری امان می یابی
از شر دزدان و راهزنان و برای سلامت تو تمام تر و دین ترا
حفظ کننده تر است و تتمهٔ این حدیث در رقم بعد از این مذکور
خواهد شد ان شاء اللّه تعالی

در بیان فضیلت و فواید فیروزه

و ثواب آن و ذکر نقش مخصوص بآن بدانکه فیروزه نگینی است
بسیار شریف و در فضیلت و شرافت تالی عقیق و تختم بآن انسب
و دعای با آن مستجابست و در تختم بآن فواید عظیمه وارد شده
و خواص آن بتواتر و تجربه رسیده از آنجمله باسانید معتبره
از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمودند احب لکل مؤمن
ان یتختم بخمسة خواتیم یعنی دوست میدارم من برای هر مؤمنی که

در دست

در دست کند پنج انگشتر و از آنجمله فیروزه را شمرده فرمودند و هو نزهة
الناظر من المؤمنین والمؤمنات و هو یقوی البصر و یوسع الصدر و
یزید فی قوة القلب یعنی و این فیروزه باعث دوری دیدهٔ مؤمنین
و مؤمناتست از ضعف و نابینایی و سایر اسقام یا دور کننده
هر بیننده از ایشانست از جمیع مکاره و آفات و آلام و این فیروزه
قوت میدهد چشم را و گشاده میکرداند سینه را و زیاد میکند قوت
دل او و مراد از گشادگی سینه دفع وسواس و دلتنگی است و همین
حدیث را صاحب فرحة الغری بسند دیگر باین عبارت روایت کرده
که مفضل بن عمر گفت که داخل شدم من بر حضرت صادق علیه السلم
و انگشتر فیروزه در دست داشتم پس آنحضرت فرمودند که یا مفضل
الفیروزج نزهة ابصار المؤمنین والمؤمنات و انا احب لکل مؤمن
ان یتختم بخمسة خواتیم و بعد از آن در بیان فواید فیروزه بعلاوه
آنچه سابق مذکور شد فرمودند و من تختم بر عادت پنج حاجته یعنی
هر که در دست کند فیروزه را انجام هر کاری که رو دهد حاجتش بر آورده
شود و ایضا صاحب فرحة الغری از ابو طاهر روایت کرده که او گفت که

من اینحدیث را بخدمت سید خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
عرض کردم آنحضرت تصدیق نموده فرمودند هذا من حدیث جدّی
ابی عبدالله علیه السلم یعنی اینحدیث حق و صدق و از احادیث جدّ
من حضرت صادق است صلوات الله علیه و تمام اینحدیث در رقش
در تحفه مذکور خواهد شد و لفظ نزهت که در اینحدیث واقع شده
بضم نون و سکون زاء معجمه در لغت بمعنی دوریست چنانکه
میگویند مکان نزه و نزیه و ارض نزهة و نزیهة یعنی مکان و
زمینی که دور است از آنچه باعث بدهوائی میباشد مانند قرب
دریا و فساد هوا و نمناکی بسیار و آب و گل زیاد و کثرت رطوبات
و غیر آن و از اینجاست تنزه بمعنی تقدس که عبارتست از دوری
از افعال قبیحه و اخلاق ذمیمه است و آنچه در محاورات متداول
و از لفظ نزهت متبادر میباشد که عبارتست از پاکیزگی و صفا بمعنی
سیر و تماشاست چنانکه تنزه بمعنی تفرج مشهور و بر السنه و افواه
مذکور است و بعضی در اینحدیث نیز چنان تفسیر نموده اند صاحب
قاموس آنرا غلط شمرده بلکه قبیحش نیز دانسته چنانکه میگوید استعمال

التنزه

التنزه فی الخروج الی البساتین و الخضر و الریاض غلط قبیح و چون قول
اهل لغت سند می باشد در ترجمه حدیث معنی لغوی مذکور شد
چنانکه بعضی نیز چنان تفسیر کرده اند اما گمان فقیر اینست که معنی مشهور
غلط نیست و منشاء غلط گفتن صاحب قاموس استبعاد مجازی بحقیقی
است و میتواند بود که نزهت مجاز از معنی مذکور مستعمل و مشهور
شده باشد چه چنانکه معلوم شد معنی حقیقی آن دوری از بدی
و بدهوائی و سایر امور ناپسندیده است بلکه دوری آدمی از هر ناخوش
و مکروهی چنانکه صاحب قاموس خود نقل کرده که میگویند نزه الرجل
تباعد عن کل مکروه فهو نزیه و اینمعنی ملزوم پاکیزگی و صفا و از
لوازم سیر بساتین و تماشاست پس چه مانع است از اینکه مجازاً
نزهت در اینمعنی مستعمل شده باشد و متداول گردیده باشد
پس غلط پنداشتن اینمعنی محض غلط و قبیح گفتن آن افحش خواهد
بود با آنکه صاحب مصباح المنیر از زمخشری استعمال نزهت را در این
معنی نقل کرده و ایضا میگوید که بعضی از اهل لغت گفته اند که نزاهت
مکان عبارتست از اشتمال آن بر گلهای الوان است و از بعضی نقل

کرده که استعمال نزهت در معنی تفرج و تماشا چنانکه علما کثیر اهل
غلط نیست واین لفظ در خروج بسیر بساتین مستعمل و جاری است
وبکثره این معنی شایع گشته نزهت بمعنی اصل سبزه و باغ نیز استعمال
شده و فی الحقیقه اگر این معنی صحیح و مستعمل باشد در حدیث مذکور
بسیار مناسب خواهد بود پس معنی چنین میشود که فیروزه باغ و
سبزه دیده مربیتن است و بنابر معنی تفرج و خروج بسیر
بساتین مراد این خواهد بود که فیروزه وسیله تفرج و تماشاگاه است
و بنابر معنی صفا و پاکیزگی و اشتمال مکان بر گلهای الوان
مقصود اینست که فیروزه وسیله پاکیزگی و صفا و نور بخشی دیده هاست
یا آنکه باعتبار صفای لون و خوش رنگی مکانی است برای دیده که
مشتمل بر گلهای الوان والله تعالی اعلم و از حضرت صادق صلوات
الله علیه مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده انه
قال الله تعالی انی لاستحیی من عبد یرفع یده و فیها خاتم فصه فیروزج
فاردها خائبة یعنی حق سبحانه و تعالی فرموده که بدرستی که من حیا میکنم و
شرم میدارم از بنده که دست بدعا بردارد و در دستش انگشتری

باشد

باشد که نگین آن فیروزه باشد پس من او را ناامید برگردانم
بلکه البته دعای او را باجابت مقرون میسازم وایضا از آن حضرت
علیه السلام مرویست که فرمودند من تختم بالفیروزج لم یفتقر کفه یعنی
یعنی هر که انگشتر فیروزه در دست کند دستش محتاج و فقیر نشود
وایضا از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرموده انه ما افتقرت
کف تختمت بالفیروزج یعنی فقیر و محتاج نمیشود دستی که انگشتر فیروزه
داشته باشد و از تاثیرات فیروزه ظفر و فیروزیست چنانکه در حدیثی
که در باب خواتیم امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده مذکور
است که و خاتم فصه فیروزج تختم به للظفر یعنی و از جمله خواتیم آن
حضرت انگشتری بود که نگینش فیروزه بود و آنرا بجهت خاصیت ظفر و
فیروزی در انگشت میکردند هر چند احادیثی که در باب نقوش
خواتیم وارد شده در خاتمه مذکور خواهد شد اما ذکر دلالات نقش
خصوص فیروزه در این مقام انسب است از آنجمله روایتست که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه چهار انگشتر در دست مبارک میکردند و از آنجمله یکی
فیروزج و نقش آن الله الملک الحق بود و از حضرت امام رضا علیه التحیة

والثامن حدیث که فرمودند التختم بالفیروزج و نقشه الله الملک
النظر الیه حسنة و هو من الجنة اهداه جبرئیل الی النبی صلی الله
علیه و آله فوهبه لامیر المؤمنین علیه السلام واسمه بالعربیة الظفر
یعنی در دست کردن انگشتر فیروزج که نقش آن الله الملک باشد
نگاه کردن بآن حسنه است و فیروزه از نفایس بهشت است که حضرت
جبرئیل علیه السلام آنرا بهدیه آورد از برای حضرت رسول صلی
الله علیه و آله پس آنحضرت آنرا بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بخشیدند و اسم فیروزه بزبان عربی ظفر است چه ظفر یعنی
فیروزیست و ظاهر اینست که فیروزه از آن ماخوذ و بسبب اینکه
بالخاصیة باعث نصرت و فیروزیست بآن موسوم شده باشد و
مراد این نیست که فیروزه را در عرب ظفر می نامند و ظفر علم آنست
از برای آنکه چیز در لغت اصلا مذکور نیست و نام فیروزه در عربی بغیر
معرب آن که فیروزج باشد نیست و از علی بن مهزیار منقولست
که گفت رفتم من بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و در دست
آنحضرت انگشتری بود که نگین آن فیروزه و نقش آن الله الملک بود

پس

پس بسیار بر آن نگریستیم و پیوسته نظر بر آن داشتم پس آنحضرت
فرمودند که مالک تدیم النظر الیه یعنی چیست ترا که پیوسته باین
انگشتر نگاه میکنی عرض کردم که عجب چیزی زیبا است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را انگشتری بوده که نگین آن فیروزه
و نقش آن الله الملک بوده پس آنحضرت فرمودند اتعرفه یعنی آیا
می شناسی آنرا گفتم نه فرمودند هذا هو اتدری ما سببه یعنی این
انگشتر همان انگشتر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است آیا میدانی که
سبب چه بوده که آنحضرت این انگشتر را داشته گفتم نه فرمودند هذا
حجر اهداه جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فوهبه رسول الله
صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام یعنی این سنگی است که بهدیه
آورد آنرا حضرت جبرئیل برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس آن
حضرت آنرا بخشیدند بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنگاه فرمودند اتدری
ما اسمه آیا میدانی که اسم این نگین چیست گفتم فیروزج فرمودند هذا
بالفارسیة فما اسمه بالعربیة یعنی این فارسی است پس اسم آن بعربی
چیست گفتم نمیدانم فرمودند اسمه الظفر یعنی لفظی که موضوعست در عربی

برای اسم این نگین بفارسی ظفر است که بعضی فیروزه است و شاید
کرده واقع علم فیروزه در عربی ظفر باشد و مشهور نشده باشد
و عدم نقل اهل لغت حجت نباشد خصوص هرگاه در حدیث
مذکور باشد و این حدیث را حسن بن علی بن مهران بهمین
مضمون از آنحضرت روایت نموده و از علی بن محمد صیمری منقول است
که گفت دختر جعفر بن محمود را خواستم و او را بسیار دوست میداشتم
و فرزندی از او بوجود نمی آمد رفتم بخدمت حضرت امام علی
نقی صلوات الله علیه و این مطلب را عرض کردم فرمودند اتخذ خاتما
فصه فیروزج و اکتب علیه رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین
یعنی بگیر انگشتری که نگین آن فیروزه باشد و بر آن بنویس رب
لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین پس من چنین کردم و یکسال
نگذشت که از آن زن پسری مرا روزی کردید و پوشیده نماند که
هر چند نوشتن بر نگین که در این حدیث وارد شده ظاهرش کندن و
نقش کردنست اما دور نیست که چون بلفظ کتابت وارد شده اصل
نوشتن هم این خاصیت داشته باشد و همچنین چون اتخاذ خاتم

مذکور

مذکور شده نیز تختم بآن شاید که بر همراه داشتن آن انگشتر نیز این
اثر مترتب شود هر چند در انگشت نباشد و از صافی خادم آنحضرت
علیه السلام مرویست که بجهت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام از خدمت
آنحضرت مرخص شده همراه داشتن انگشتر عقیق زرد بنحویکه سابق
مذکور شد مامور کردید و بعد از آن میگوید که آن انگشتر را تحصیل
نموده آمدم و آنحضرت را وداع کردم و روانه شدم و چون از خدمت
آنحضرت دور شدم فرمودند که مرا بر گردانید این نوع فرمودند که ای
صافی گفتم لبیک ای مولای من فرمودند که انگشتر فیروزه هم باید
با خود داشته باشی به سبب آنکه در میان طوس و نیشابور شیری
بتو بر خورد و قافله را از رفتن منع نماید تو پیش برو و این
انگشتر را باو بنمای و بگوی که مولای من میفرماید که دور شو از
سر راه و باید که بر یک طرف فیروزه الملك لله نقش کنی و بر طرف
دیگر الملك لله الواحد القهار زیرا که نقش انگشتر حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه الله الملك بود و چون خلافت بآنحضرت برگشت
الملك لله الواحد القهار نقش فرمودند و نگینش فیروزه بود و چنین

نگینی از حیوانات در نوم امان می بخشد و در جنگها باعث نصرت و
فیروزی میگردد صافی خادم گوید که من بآن سفر رفتم و بجا آوردم
کردم در همانمکان که آنحضرت فرموده بودند شیری بر سر راه آمد و
آنچه فرموده بود بعمل آوردم آن شیر برگشت و از سر راه بیرون رفت
و من چون از زیارت برگشتم آنچه گذشته بود بخدمت آنحضرت
عرض کردم فرمودند که چیز دیگر ماند که نقل نکردی اگر میخواهی من
بگویم عرض کردم که ای مولای من شاید که فراموش کرده باشم
فرمودند شبی در طوس نزدیک روضه مقدسه خوابیده بودی که
گروهی از جنیان بزیارت آنحضرت آمده بودند چون آن نگین را
دیدند و نقش آنرا خواندند از دست تو بیرون آورده بردند
و در آب شسته به بیماری که داشتند دادند و آن بیمار شفا یافت
پس آن انگشتر را آورده در دست تو کرده و تو در دست راست کرده
بودی و چون بیدار شدی تعجب بسیار نمودی و سبب آنرا ندانستی
و بر بالین خود یاقوتی یافتی آنرا برداشتی و با لعل همراه داری
آن هدیه ایشانست که برای تو آورده بودند پس آنرا ببازار برده بهشتاد

اشرفی

اشرفی خواهی فروخت پس آنرا ببازار برده بهمان هشتاد اشرفی فروختم
و از این حدیث نیز چنین مستفاد میشود که همراه داشتن انگشتر فیروزه
این خواص می بخشد هرچند در انگشت نباشد والله تعالی یعلم

در بیان فضیلت دُرّ نجف و ثواب تختم بآن بدانکه دُرّ نجف را
در نجف اشرف بسیار و از هدایای پروردگار است و هرچند در
نظرها مجهول القدر و ارزان بهاست اما در فضیلت و ثواب
عدیل نگینها و سرآمد همه آنهاست چنانکه با سانید معتبره از مفضل
بن عمر مرویست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند احب
لکل مؤمن ان یتختم بخمسة خواتیم بالیاقوت وهو افخرها و
بالعقیق وهو اخلصها لله ولنا وبالفیروزج وهو نزهة الناظر
من المؤمنین والمؤمنات وهو یقوی البصر ویوسع الصدر ویزید
فی قوة القلب وبالحدید الصینی وما احب التختم به ولا اکره
لبسه عند لقاء اهل الشر لیطفی شرهم واحب اتخاذه فانه یشرد
المردة من الجن والانس وما یظهره الله بالذکوات البیض
بالغریین قلت یا مولای وما فیه من الفضل قال من تختم به ونظر

الیه کتب الله بکل قطرة نورة اجرها اجر النبیین والصالحین و
لولا رحمة الله لشیعتنا لبلغ العقیق منها ما لا یوجد بالثمن ولکن
الله رخصه علیهم لیتختم به غنیهم وفقیرهم خلاصه مضمون بلاغت
مشحون آنکه حضرت صادق علیه السلم میفرماید که من دوست میدارم
از برای هر مؤمنی که پنج انگشتر در دست میکرده باشد یکی یاقوت
و آن بهترین انگشترهاست دویم عقیق و آن خالص ترین آنهاست
از برای خدا و از برای ما اهل البیت سیم فیروزه و آن وسیله
دوری از آفات یا تماشاگاه بینندهٔ مؤمنین و مؤمنات است و
قوت میدهد چشم او را گشاده میگرداند سینه او را زیاده میکند
قوت چشم دل را چهارم حدید صینی است و من نمیخواهم که عشر
آنرا در انگشت کنند و بکشد هم مینامم که در وقت ملاقات با شرار
بجهة اطفاء شعله شرارت ایشان که خاصیت آنست در انگشت
کنند و دوست میدارم فراگرفتن و همراه داشتن آنرا زیرا که
بالخاصیة دفع و منع میکند سرکشان جن را و انسی پنجم آن نگینی که
ظاهر میگرداند آنرا خدای تعالی در ذکوات البیض در زمین غریین

یعنی

یعنی در نجف اشرف راوی گوید عرض کردم که ای مولای من فضلت آن
نگین چیست و ثواب تختم با آن در چه مرتبه است آنحضرت فرمودند
که هر که آن نگین را در دست کند و بسوی آن نظر نماید یعنی نویسد حضرت
سبحانه و تعالی از برای او بهر نظر کردنی یکی زیارتی که ثواب آن
بعدد ثواب پیغمبران و صلحا بوده باشد و اگر نه رحمت الهی شامل
حال شیعیان ما می بود هر آینه هر نگینی از آن بمرتبه میرسید که
بقیمت بدست نیاید و نقود دنیا بهای آن وفا ننماید لیکن خدای
تعالی آنرا برای شیعیان ما ارزان کرده است تا درویش و توانگر را
بآن دسترس باشد و همگی از ثواب تختم بآن بهره مند توانند
بود این بود ترجمه این حدیث و اما شرح فقرات آن پس بعضی در
فضیلت عقیق و فیروزه مذکور شد و بعضی بعد از این در بیان
یاقوت و زبرجد و حدید مذکور خواهد شد و اما فقره اخیره که در بیان
در نجف اشرف وارد شده پس بدانکه ذکوات بذال معجمه جمع ذکوة
است مثل صلوة و صلوات و ذکوة در لغت بمعنی اخگر افروخته و
بمعنی آتش افروزنده و آمده و بنابر تقدیر ثانی بالذکوات باید که

بمعنی مربیانی باشد و معنی چنین میشود که آنچه ظاهر میگرداند
آنرا خدا تعالی از اخگرهای افروخته سفید یا آتش افروزهای
سفید در زمین نجف اشرف و بنابر معنی اول تعبیر از ریگ نجف
بذکوات البیض بعنوان استعاره خواهد بود باعتبار شباهت در
در روشنی و درخشندگی با اخگر افروخته و بنابر ثانی نیز ممکن است
که استعاره باشد بسبب اینکه در ریگ افروزندگی و لمعان گویا که
آتش از خود دارد و مانند آتش افروخته وسیله افروختن آتش می
شود و بعنوان حقیقت نیز ممکنست زیرا که در بعضی شفاف ریگها
در برابر آفتاب بدار بعلت قبیل شیشه و مانند آن که بسیار درخشان
باشد در مقابل آن گذارند بنحوی که شعاع آفتاب از درز بر آن بتابد
البته آتش میگیرد و این بتجربه معلوم است پس بنابر این در حقیقت
آتش افروز میتواند بود و بعضی لغویین ذکوة ارض را بمعنی طهارت
و پاکیزگی زمین نقل کرده اند و ذکوة حیوة که بمعنی ذبح است از آن
مأخوذ است بسبب آنکه ذبح حیوان باعث طهارت و حلیت آن
میشود و بنابر این محتملست که ذکوات جمع ذکوة بمعنی طهارت و مراد

زمین

زمین نجف باشد بعنوان مبالغه و بنابر این الذکوات بمعنی فی خواهد
بود و معنی چنین میشود که آنچه ظاهر میگرداند خدا تعالی در زمینهای
طاهر و پاکیزه سفید در غری که نجف اشرف باشد و در بعضی نسخ
حدیث بالرکوات البیض براء مهمله ضبط شده و رکوات جمع رکوه
است بفتح راء و سکون کاف و آن بمعنی چاه و حوض آب هر دو آمده است
ظاهر اگر در ازمنه سالفه در زمین نجف حوضهای آب یا چاهها
یا گودهای شبیه بحوض بوده که بآب بسبب انهمال برکوات شبیها
یافته پس بنابر این باء بالرکوات یا بمعنی فی و مراد از آن زمین
نجف خواهد بود و توصیف آن ببیض باعتبار سفیدی آبها نیز ممکنست
و مصحح این نسخه و مؤید این معنی است حدیثی که از صفوان جمال
مرویست و صورت نقل آن در این مقام باکی نیست قال الجمال وافیت مع جعفر
الصادق علیه السلم الکوفة یرید ابا جعفر المنصور قال لی یا صفوان
انخ الراحلة فهذا قبر جدی امیر المؤمنین علیه السلم فانختها ثم
نزل فاغتسل و غیر ثوبه و تحفی و قال لی افعل مثل ما افعل ثم
اخذ نحو الذکوات و قال لی قصر خطاک و الق ذقنک الارض فانه

یکتب لک بکل خطوة مائة الف حسنة ویمحی عنک مائة الف سیئة
ویرفع لک مائة الف درجة ویقضی لک مائة الف حاجة و
یکتب لک ثواب کل صدیق وشهید مات او قتل ثم مشی و
مشیت معه وعلینا السکینة والوقار ونسبح ونقدس ونهلل
الی ان بلغنا الذکوات فوقف علیه السلام ونظر یمنة ویسرة و
خط بعکازته وقال لی اطلب فطلبت فاذا اثر القبر ثم ارسل
دموعه علی خده وقال الی آخر الحدیث خلاصه مضمون آنکه
صفوان گوید که در وقتی که حضرت صادق علیه السلام میرفت
بنزد منصور دوانقی که دوم خلفای عباسی بود من در
خدمت آنحضرت بودم چون بکوفه رسیدیم آنحضرت فرمودند
که ای صفوان شتر را بخوابان که این موضع قبر جدم امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است پس من شتر را خوابانیدم و آنحضرت فرود
آمده غسل کرده و تغییر جامه داده پاهای مبارک خود را برهنه
کردند و بمن فرمودند که آنچه میکنم تو نیز مثل آن بعمل آور بعد
از آن بجانب ذکوات متوجه شده فرمودند بمن که گامهای خود را

نزدیک بهم و کوتاه بردار و چانه خود را بزمین بگذار زیرا که
نوشته میشود از برای تو به ازای هر گامی صد هزار حسنه و محو میشود
از تو صد هزار سیئه و بلند میگردد مرتبه تو صد هزار درجه و بر آورده
میشود از برای تو صد هزار حاجت و نوشته میشود از برای تو ثواب هر
صدیق و شهیدی که مرده یا کشته شده باشد پس آنگاه آنحضرت براه
افتاده من نیز پیروی میکردم و با آهستگی و تمکین میرفتیم و تسبیح و
تقدیس و تهلیل میگفتیم تا وقتی که بذکوات رسیدیم پس آنحضرت ایستادند و
بجانب چپ و راست نگاه کردند و بعصای خود خطی کشیده مرا بطلب و
جستجو امر فرمودند پس من تفحص نموده ناگاه اثر قبر انور و مرقد
مطهر ظاهر گردید پس اشک بر روی مبارک آنحضرت روان شده
فرمودند که انا لله وانا الیه راجعون و بعد از آن بزیارت مشغول
شده زیارت نامه که در حدیث مذکور است خواندند و از این
حدیث شریف مستفاد میتواند شد که تقبیل عتبه علیه و الاو تلثیم
سده سنیه عرش اعتلای هر یک از ائمه هدی صلوات الله علیهم
که معمول و در آداب زیارت از علما منقول است جایز و برعایت آداب

اقرب بلکه مستحسن و مستحب باشد چه گذاردن جبهه بر زمین که نوعی
از سجود و ایهام آن در بعضی حدیث مذکور است زیاده بر آن و اعظم از تقبیل
آستانست پس آن بطریق اولی خوب و البته مستحسن و مرغوب خواهد
بود و مضایقه بعضی از ارباب احتیاط در آن باب ترک ادب و آداب
و خلاف صوابست و دور نیست که امر بگذاردن جبهه بر زمین کنایه از
تقبیل و مراد همین معنی خاکبوسی و تبجیل بوده باشد و پوشیده نماند
که در این حدیث در دو موضع لفظ رکوات برای مهمله واقع شده و
صریحست در اینکه مراد از همان مکانست و صحرای نجف مشهور باین
اسم و معروف بآن بوده پس این نسخه بهتر خواهد بود و بنا بر این
بالغریین که آن نیز عبارت از زمین نجف است بمنزله تفسیر و بیان
رکوات خواهد بود و شاید که غریین اسم آن صحرا و رکوات بعضی
از آن زمینها باشد و بنا بر این با بمعنی فی یا تبعیضی خواهد بود
و مؤید اینست اینکه در بعض نسخ من الغریین واقع شده و ظاهر
من اینست که تبعیضی باشد هر چند که احتمال بیانی نیز دارد و غریین
تثنیه غری است بفتح غین معجمه و کسر رای مهمله و تشدید یاء بر وزن

فعیل

فعیل مأخوذ از غرا بفتح غین و رای مهمله بمعنی سریشم یا چیزی که بآن
چیزی را بیالایند و بر آن بمالند و بنا بر این غری فعیل بمعنی
مفعول خواهد بود یعنی مالیده شده و بمعنی بنای خوب و عمارت
نیکو نیز آمده و بر هر تقدیر غریین عبارت از نجف و اسم آن
ارض اشرفست و در اول اسم دو گنبد بوده که در ازمنه سابقه در
آن بقعه منیفه ساخته بوده اند بعد از آن دیگر اتمام را باین نام
نامیده اند و حکایت آنرا کنند که وجه تسمیه نیز از آن معلوم
میشود اینست که در زمان جاهلیت یکی از پادشاهان عرب را دو
مصاحب بوده یکی مالک و دیگری عقیل و بعد از فوت و دفن ایشان
در آن مکان بر سر قبر هر یک گنبدی بسازد و بعد از آن که نوبت
پادشاهی بنعمان بن منذر رسید که باهرام کوفه معاصر بوده مشار الیه
در سالی دو روز را برای خود مقرر نموده یکی را یوم النعیم و یکی را
یوم البؤس نامیده در صبح هر یک از این دو روز کرسی بجهت
او در میان آن دو گنبد مذکوره میگذاشتند و بر آن کرسی نشسته
هر که اول بار از برابر او پیدا شد اگر یوم النعیم بوده او را صلات و

انعامات میداده واکر یوم البؤس بوده بقتل و کشتن آن روز فرمان
میداده وخون آن مقتول را بر آن دو کنبد میمالیده اند و آن
بیاری آن مثل سریشم شده بوده وغریین اسم آن دو کنبد
بوده وبنا بر هر یک از معانی آن که مذکور شد وجه تسمیه معلوم
است وبعضی چنین نقل کرده اند که نعمان بن منذر را دو مصاحب
بوجه یکی خالد بن منضّل ودیکری عمرو بن مسعود وشبی با ایشان
بشرب مشغول بوده در اثنای صحبت وعین مستی ایشان سخنی
کفتند که مشار الیه را بد آمده در غضب شد وفرمود که هر دو را زنده
در دو تابوت کذاشته در پشت کوفه یعنی زمین نجف دفن نمودند
وچون صبح شده هوشیار واز عمل شب خبردار کردید آن کردار
ناشایست ونا کوار شو آمد تاسف وپشیمانی بسیار خورده وسوار
شده بموضع دفن ایشان شتافت وبر سر قبر هر یک کنبدی ساخت
وبعد از آن دیکر یوم النعم ویوم البؤس را قرار داده پیوسته بود
بنحوی که در حکایت سابق مذکور شد عمل مینمود وهمان دو کنبد
بغریین موسوم کردید وبعد از آن اسم امکان شد و [illegible]

یعنی

بمعنی زیادت و مراد از آن حج یا عمره است این بود تفسیر بعض الفاظ
حدیث وبدانکه این حدیث بچندین سند روایت شده و هر چند فی الجمله
اختلافی در الفاظ آن هست اما مضمون همه یکیست واز آن جمله
روایتیست که صاحب فرحة الغری نقل کرده وآن روایت باین عبارت است
که مفضل بن عمر کفت که داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام و در
انکشتر فیروزه در دست داشتم پس آنحضرت فرمودند یا مفضل
الفیروزج نزهة ابصار المؤمنین والمؤمنات وانا احبّ لکل مؤمن
ان یتختم بخمسة خواتیم بالیاقوت وهو افخرها وبالعقیق وهو اخلصها
لله ولنا وبالفیروزج وهو یقوّی البصر ویوسّع الصدر ویزید فی
قوة القلب ومن تختم به عاد تنجح حاجته وبالحدید الصینی وما
احبّ التختم به ولا اکره لبسه عند لقاء من یتقیه من اهل الشر لیطفی
شره وهو یشرد مردة الشیاطین فاحبّ لذلک اتخاذه والخامس
ما یظهره الله عزّ وجلّ بالذکوات البیض من الغریین فانه من تختم به
فنظر الیه کتب له بکل نظرة ثواب زورة ولولا رحمة الله لشیعتنا لبلغ الفص
منه ما لا یعطی ولکن الله رخصه علیهم لیتختم به غنیهم وفقیرهم و توجه

اینحدیث از ترجمهٔ سابق مستفاد می شود و ایضا صاحب فرحة الغری
از ابو طاهر نقل کرده که او گفته من اینحدیث شریف را بخدمت
سید خود حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه عرض نمودم
آنحضرت تصدیق نموده فرمودند هذا من حدیث جدی ابی عبد
الله علیه السلام یعنی این خبر حق و صدق و حدیث جد من حضرت
صادق است و بعد از آن ابو طاهر مزبور میگوید که من بخدمت
آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم من می بینم ترا که بر عقیق
سرخ چیزی را اختیار کنی و نگینی را بر آن ترجیح نمیدهی آنحضرت
فرمودند نعم لما جاء فیه یعنی بلی چنین است که بر عقیق سرخ نگین
دیگر را ترجیح نمیدهم از برای آنچه وارد شده در فضیلت عقیق
عرض کردم که چه وارد شده در فضل آن فرمودند حدثنی ابی
ان اول من تختم به آدم و کان من حدیث آدم علیه السلام فی
ذلک انه رأی علی العرش بالنور مکتوبا انا الله لا اله الا انا
وحدی محمد صفوتی من خلقی ایدته باخیه علی و نصرته به
فی تمام الخمسة الاسماء فلما اصاب آدم الخطیئة و اهبط الی

الارض

الارض توسل الی الله تعالی ذکره بتلک الاسماء فتاب الله علیه
فاتخذ آدم علیه السلام خاتما من الفضة فصه من العقیق الاحمر و
نقش الاسماء علیه ثم تختم به فی یده الیمنی فصار ذلک سنة
اخذ بها الاتقیاء من بعده من ولده حاصل مضمون اینکه خبر
داد مرا پدرم یعنی امام علی نقی صلوات الله علیه که اول
کسی که بعقیق سرخ تختم نمود حضرت آدم علیه السلام بود و حکایت
آن در این باب چنان بود که آنحضرت دید که بر عرش بنور نوشته
شده انا الله تا آخر و ترجمهٔ آن اینست که منم خدای بحق نیست
خدایی بغیر من بتنهایی محمد صلی الله علیه و آله برگزیدهٔ من است
از آفریدگان من تقویت نموده ام او را به برادرش علی
بن ابیطالب علیه السلام و بسبب آن نصرتش داده ام یعنی
علی بن ابیطالب را وسیلهٔ نصرت و یاری او گردانیده ام و همچنین
نام تمام پنج تن آل عبا صلوات الله علیهم نوشته بود بنا
بر آنکه فی دره فی تمام الخمسة بمعنی الی باشد یا مراد اینست
که لفظ ایدته و نصرته در تمام اسماء پنجگانه بود باین طریق که

انگشتر بفاطمه و نقره تر بها و همچنین در حسن و حسین علیهم السلام
پس چون از حضرت آدم خطا سر زد و بجهة در شجرۀ منهیه
ترک اولی نموده از بهشت بیرون و بزمین فرود آمد توسل
نمود بسوی خدا تعالی باین اسماء عظام و ایشانرا وسیله خود
گردانید پس خدا تعالی توبه او را قبول فرمود و بعد از آن
حضرت آدم انگشتری از نقره که نگینش عقیق سرخ بود ساخته
اسم جلاله و اسماء پنجگانه را بر آن نقش نموده و در دست راست
خود کرد پس باین سبب انگشتر عقیق سنت شده پرهیزکاران
اولاد او و با او اقتدا نموده اند و این سنت سنیه را دست بدست
داده دست از آن برنداشتند و از این حدیث فضیلت عقیق
و استحباب انگشتر نقره و افضلیت تختم بیمین هر سه مستفاد میشود
و هر چند باین سبب ذکرش در این مقام انسب بود اما چون از
تتمۀ حدیث فضیلت در نجف بود در این مقام ایراد نمود و مخفی
نماند که این حدیث اشعاری دارد بر اینکه عقیق افضل از
در نجف باشد و بعضی احادیث سابق استنباط افضلیت

در نجف

در نجف بر جمیع نگینها نموده بچند وجه استدلال کرده اند وجه اول
اینکه بمقتضای این حدیث بازاء هر نگاه کردنی بدر نجف ثواب
زیارتی مینوشتند که مساوی ثواب پیغمبران باشد و شکی نیست که
این قدر ثواب هیچیک را حاصل نیست بلکه نسبتش بآنها نسبت
غیر متناهی بمتناهی است وجه دوم اینکه در این حدیث مذکور است که
اگر رحمت الهی شامل حال شیعیان نمی بود نقود دنیا بقیمت آن
وفا نمینمود و از اینجا ترجیح آن معلوم و این قدر در سایر نگینها
مفقود است و با وجود این رتبۀ عالی که قیمتش موجود نیست
و خزانۀ دنیا از آن خالیست ارزانی آن و کم بها بودن بر افضلیتش
دلیلی است روشن زیرا که بر واقفان رموز اسرار این معنی
کالشمس فی رابعة النهار ظاهر است که هر جنس که بجهت منافع
بشر احتیاج بآن شدید تر می باشد مصلحت کامله ربانی
و حکمت بالغۀ سبحانی مقتضی آنست که آن جنس کم بهاتر و
تحصیلش آسان تر باشد و این نسبت در همه چیز موجود و محفوظ
است تا بمرتبۀ که هوائی که بجهت تنفس محتاج الیه همه انفس است

وحیوة بر آن موقوف و تعیش بدون آن موقوف اصلا قیمتی
ندارد و از برای انسان و حیوان حاصل می باشد و بعد
از آن آب که هر چند ضروریست اما چون در آن مرتبه ضرورت
نیست گاهی بهائی میدارد و در همه جا مثل هوا نمی باشد
و این محض تفضل الهی و از جمله رحمتهای نامتناهی است و
الا معلوم است که امثال این امور قابلیت چه قیمت میدارد
و دنیا و ما فیها بها آن وفا نمی نماید چنانکه اگر تشنه در
بیابانی باشد و خزانه دنیا از آن او باشد بقیمت یک شربت
آب بی مضایقه و بی تاب میدهد و همچنین بهمین نسبت اشیا را
در دنیا ترقی و تنزل حاصل است و هر چه با وجود منفعت و
فواید در قیمت ناقص باشد در خوبی و فضل نفس الامری
کامل است و بنا بر حدیث عزیزه در نجف از آنجمله است که به
اعتبار ترتب ثواب بسیار منفعتش زیاد و محتاج الیه عباد است
و کدام ضرورت از این بیشتر باشد که چیزی بکار آخرت بیاید
پس بایع بسبب کم بها و ارزان و از برای همه کس تحصیلش آسان است

وسایر

وسایر نگینها را چون بطریق مذکور منفعت حاصل نیست و از این رتبه فضیلت
خالیست اینست که قیمتش بیشتر می باشد و در میان آنها نیز بالنسبة
مراتب فضیلت بعکس تفاوت قیمت می نماید چنانکه عقیق از
فیروزه بهتر و قیمتش کمتر و یاقوت از هر دو پست تر و قیمتش
بیشتر است پس کم قیمت بودن در نجف با وجود منفعت دلیلی است
چون آب بر روش بکمال ترجیح و نهایت افضلیت و عبرتیم آنکه
در حدیث مرویه مذکور است که خدا تعالی این جوهر نجف را
ارزان بها کردانید برای اینکه غنی و فقیر بآن تختم
نمایند و هیچیک در ترک آن عذری نداشته باشند پس
معلوم میشود که تاکید استحباب آن بمرتبه ایست که هیچیک در آن
معذور نیست بخلاف سایر نگینها که اکثر آنها مخصوص به اغنیا
می باشد و فقرا را در ترک تختم بآن عذرشان پذیرا می باشد
پس تختم به نجف و انگشتر کردن آن نگین باشرف و افضل و
استحباب آن اوکد و منفعتش اشمل و اکمل خواهد بود و بنا
بر این اشعاری که آخر حدیث بر افضلیت عقیق داشت بر اثباتش

باید معمول ساخت که عقیق منقوش باسماء آل عبا افضل است
و حضرت باین سبب آنرا بر سایر نگینها ترجیح فرموده بودند
و اینمعنی منافات با افضلیت در نجف فی نفسه ندارد
از سابق معلوم شد که در نجف سنگی است که در آن مکان باشرف
که صوفی کوهی بهترین سلف و خلف است پیدا شود اما تحدید
آن مکان در جایی بیان نشده و تعیین حدود آن بنظر نرسیده
و هر چند ظاهر اینست که تمام جایی که در عرف داخل نجف
باشد دری که در آن مکان بهم رسد صاحب این فضل و شرف
باشد لیکن از حدیث صفوان جمال که سابق مذکور شد بانضمام
حدیث فضیلت دری نجف چنین معلوم میشود که اراضی متبرکه
نزدیک بمرقد مطهر این حکم دارد زیرا که چنانکه معلوم شد
در حدیث فضیلت در نجف چنین مذکور است که انچه در رکوات
البیض بهم رسد فضیلت دارد و در حدیث صفوان در اول
مذکور است که آنحضرت بعد از آنکه فرمودند هذا قبر جدی
امیر المؤمنین علیه السلام و تحیه آداب زیارت نمودند متوجه

جانب

جانب رکوات شدند و این یاد از نهایت قرب میدهد با آنکه
معلوم میشود که هنوز بر کوات نرسیده بوده اند و همچنین در
آخر حدیث مذکور است که الی ان بلغنا الرکوات فوقف علیه السلام
و نظر یمنة و یسرة پس معلوم میشود که چون بر کوات رسیدند
بتفحص مرقد مطهر مشغول شدند و در همان مکان پیدا شد
چنانکه راوی میگوید که حضرت فرمودند الطلب فطلبت فاذا
انا بالقبر و این صریح است در اینکه رکوات اسم توابع مرقد مطهر
و بسیار نزدیک بان ضریح منور بوده و بنا بر این اگر در باب
در نجف و ادراک آن فضل و شرف رعایت این بشود که از
توابع روضه مطهره و نزدیکی آن عتبه علیه باشد و خارج از
محل مقدس و لا اقل خارج از شهر نباشد البته بهتر خواهد بود
و بر تقدیر عموم که صحرای نجف نیز این حکم داشته باشد یقین که
هر چند نزدیکتر یافت شود شرافتش بیشتر و فضیلتش کاملتر باشد
و در آن امکنه متبرکه اگر کسی جستجو نماید هر چند در روی
زمین نمی باشد اما از زیر زمین بسیار پیدا می شود چنانکه

فقیر را از جنب دیوار روضهٔ مطهّره که قبر حضرت میبودند دُرّی
صاف تر از نظر پاک و فروزنده تر از شعلهٔ ادراک از میان
آن خاک بدست آمد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

در بیان فضیلت جزع یمانی و یاقوت و فواید آنها و ذکر
نقشی که در خصوص یاقوت منصوص است اما جزع یمانی پس
آن نگینی است معروف بسلیمانی و مشتمل است بر سفیدی و سیاهی و
باین سبب چشم را بآن تشبیه میکنند و هرچند صاحب قاموس مذمت
آن نموده میگوید که تختم بآن موروث غم و اندوه و خوابهای هول
ناک دیدن و خصومت و نزاع با مردمان کردن است اما چون از
ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مدح آن و امر بتختم بآن
وارد شده اعتباری بحرف صاحب قاموس نخواهد بود چنانکه
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمودند تختموا
بالجزع الیمانی فانّه یردّ کید مردة الشیاطین یعنی در دست کنید
انگشتر جزع یمانی را زیرا که آن رد می کند و برمیگرداند مکر سرکشان
شیاطین را و همین حدیث بسند دیگر نیز روایت شده و از حضرت

امام

امام رضا علیه التحیة و الثنا مرویست که بوساطت آبای عظام خود
علیهم السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل فرموده که
آنحضرت فرمودند خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله
و فی یده خاتم فصّه جزع یمانی فصلّی بنا فیه فلمّا قضی صلوته
دفعه الیّ و قال یا علیّ تختّم به فی یمینک و صلّ فیه اما علمت
انّ الصلوة فی الجزع سبعون صلوة و انه یسبّح و یستغفر و اجره
لصاحبه یعنی بیرون آمد نزد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله
و در دست مبارکش انگشتری بود که نگین آن جزع یمانی بود پس
نماز کرد با ما در آن انگشتر و چون از نماز فارغ شد آن انگشتر را
بمن داد و فرمود که یا علی این انگشتر را در دست راست خود
بکن و با آن نماز بکن آیا ندانسته که نماز در جزع هفتاد نماز
است و به درستی که جزع تسبیح میگوید و استغفار میکند و ثواب
آن برای صاحبش می باشد و اما یاقوت پس آن جوهریست معروف
و بخاصیت دفع فقر و پریشانی موصوف و مدح آن در احادیث
بسیار است چنانکه در حدیث مفضل بن عمر که سابق مذکور شده

حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرموده اند احب لکل مؤمن ان
یتختم بخمسة خواتیم بالیاقوت وهو افخرها الی آخر الحدیث یعنی
دوست میدارم من از برای هر مؤمنی که پنج انگشتر در دست میکرده
باشد یکی یاقوت و آن فاخرترین نگینهاست و فاخر در لغت
بمعنی خوب از هر چیز است و افخر صیغه تفضیل فاخر است بمعنی بهتر از
هر چیز و افخر بودن یاقوت باعتبار تفوق آنست بر سایر جواهر
در صفا و زینت و آب و رنگ و قیمت نه از راه ثواب و فضیلت
پس با افضلیت نگینهایی که سابق مذکور شد منافاتی نخواهد داشت
و مرویست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چهار انگشتر
در دست مبارک میکردند و از آنجمله یاقوت مذکور است که بجهت
شرافت و زینت تختم بآن می نموده اند و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که التختم بالیاقوت
ینفی الفقر یعنی در دست کردن انگشتر یاقوت زایل میکند درویشی
و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا مرویست که حضرت صادق
صلوات الله علیه میفرموده اند تختموا بالیواقیت فانها تنفی الفقر یعنی

تختم

تختم نمایید بیاقوتها زیرا که آنها بر طرف میکنند فقر و درویشی را
و همین حدیث بسند دیگر نیز مرویست و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمودند یستحب التختم بالیاقوت یعنی سنت است در
در دست کردن انگشتر یاقوت و از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه مرویست که فرمودند التختم بالیواقیت ینفی الفقر یعنی
در دست کردن انگشتر از اقسام یاقوتها زایل میکند فقر و پریشانی
را و از حسین بن خالد مرویست که گفت شنیدم که حضرت امام
رضا علیه التحیة و الثنا میفرمودند که تختموا بالیواقیت فانها تنفی
الفقر و ترجمه اش مذکور شد و ایضا آنحضرت علیه السلام در حدیث
دیگر همین مضمون را بعینه بوساطت آبای عظام خود علیهم السلام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند و
یواقیت جمع یاقوتست و چون یاقوت را انواع و الوان می باشد دور
نیست که ایراد آن بلفظ جمع از برای اشعار باین باشد که همگی
الوان آن در فضیلت و خاصیت یکسانند و استحباب تختم و تاثیر
آن اختصاصی بلون خاصی ندارد و لون زرد بخصوص چنانچه

از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا منصوص است که فرمودند هرکه
انگشتر یاقوت زرد در دست کند فقیر نشود   آنچه در باب نقش
یاقوت بنظر رسیده حدیثی است که در باب خواتیم حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه وارد شده که آنحضرت چهار انگشتر در دست مبارک
میکرده اند و از آنجمله یاقوت بوده و در آن حدیث مذکور است که
وکان نقش الیاقوت لا اله الا الله الملک الحق المبین یعنی نگین انگشتر
یاقوت آنحضرت صلوات الله علیه این کلمات طیبات نقش بود

در بیان فضیلت زمرد و زبرجد و بلخش و فواید آنها اما
زمرد پس جوهریست معروف و مشهور تاثیر میشود در تسهیل امور از
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند التختم بالزمرد یسر لاعسر فیه
یعنی در دست کردن انگشتر زمرد آسانیست که در آن هیچ دشواری
نیست و این نهایت مبالغه است در اینکه تختم بآن هر دشواری را
البته آسان میکند و بالخاصیه در تسهیل جمیع امور تاثیر زیادی
میدارد و همین حدیث بعینه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

نیز

نیز روایت شده و ایضا احمد بن محمد بن ابی نصر که ببعض خدمات
آنحضرت قیام مینموده این حدیث را باین نحو روایت کرده که قال
لی یوما و املی علی من کتاب التختم بالزمرد یسر لاعسر فیه یعنی
آنحضرت روزی بمن زبانی فرمودند و از کتابی نیز بمن خواندند
که تختم بزمرد آسانیست که در آن اصلا دشواری نیست و تیسیر هر
امر عسر میکند و بالخاصیه این تاثیر دارد و از حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا نیز بهمین عبارت روایت شده اما بجای لفظ
زمرد زبرجد مذکور است و ایضا از آنحضرت در حدیث دیگر
مرویست که در دست کردن انگشتر زبرجد درویشی را بتوانگری
مبدل میکند و پوشیده نماند که از کتب لغت فرق میان زمرد و
زبرجد معلوم نمیشود بلکه از اینکه در بعضی کتب هر یک را بدیگری
تفسیر کرده اند ترادف این دو اسم و اتحاد هر دو مفهوم میشود
و مشهور خلاف آنست و زبرجد آنرا میگویند که بزردی مایل و
قیمتش نازل می باشد و ظاهرا اگر قسمی از زمرد باشد و بهر تقدیر
منصوص و از جمله فصوص خواهد بود   پس آن نیز مشهوری

مدحتی در حدیث مذکوره چنانچه از حضرت صادق علیه السلام ماثور
است که فرمودند نعم الفص البلور یعنی نیکو نگینی است بلور و
همین مضمون بسند دیگر از آنحضرت علیه السلام منقولست و بلور را
بفتح با و ضم لام مشدده بروزن سنور و بکسر با و فتح لام
مشدده مثل سنوره هر دو در لغت آمده است و معروفست

در بیان خواص حدید صینی است و تحقیق استحباب و کراهت
تختم بآن و ذکر نقشی مخصوص بآن بدانکه حدید صینی سنگی است
شبیه باهن و ظاهرا که از سمت چین می آورد و باین سبب به
حدید موسوم و بصین که معرب چین است منسوب گردیده و تختم
بآن در احادیث مذکوره و مشهوره و تاثیرش در تقویت و دفع دشمن
مجرب و مشاهده است چنانکه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه چهار انگشتر بود که تختم بآنها میفرمود و از آنجمله حدید
صینی معدود و باین عبارت مذکوره است که و خاتم فصه حدید
صینی یتختم به للقوة یعنی از انگشترهای آنحضرت یکی انگشتری بود
که نگین آن حدید صینی بود و بجهت خاصیت تقویت تختم بآن

میفرمود

میفرمود و همین مضمون در حدیث دیگر باین عبارت مذکور است
که تختم بالحدید الصینی للقوة و باسانید متعدده از حضرت صادق
صلوات الله علیه مرویست که فرمودند احب لکل مؤمن ان یتختم
بخمسة خواتیم یعنی دوست میدارم من از برای هر مؤمنی که تختم
نماید به پنج انگشتر و از آنجمله حدید را شمرده فرمودند و بالحدید
الصینی وما احب التختم به ولا اکره لبسه عند لقاء اهل الشر لیطفی
شرهم واحب اتخاذه فانه یشرد المردة من الجن والانس یعنی از
جمله پنج انگشتر حدید صینی است و دوست نمیدارم من مدام انگشت
کردن آنرا و مکروه هم نمیدانم پوشیدن آنرا در وقت ملاقات
اهل شر از برای اینکه فرو نشانیده شود شر ایشان و دوست میدارم
من فرا گرفتن و همراه داشتن آنرا بسبب آنکه خاصیت آن اینست
که میرماند و دور میگرداند سرکشان جن و انس را و تمام این حدیث
در فصل در نجف مذکور شد و پوشیده نماند که فقرات این حدیث بحسب ظاهر
خالی از تنافی و تدافع نیست زیرا که اول حدیث که فرموده احب
لکل مؤمن ان یتختم بخمسة خواتیم دلالت میکند بر استحباب تختم بخواتیم

خمسه و حدیث صینی یکی از آنجمله است پس باید که تختم بآن
مستحب باشد و در ثانی که فرموده و ما احب التختم به نفی
استحباب مستفاد میشود و دیگر اینکه چون اتخاذ خاتم بر حسب
ظاهر عبارت از تختم بآنست پس مفهوم و احب اتخاذه در
آخر که استحبابست منافی مدلول و ما احب التختم بر خواهد بود
و ایضا مستفاد از و لا اکره لبسه که عدم کراهت و ظاهر در معنی
اباحتست با استحباب ملایمت ندارد و دفع این تدافع بدو
وجه ممکن است اول اینکه گوییم که لبس خاتم یعنی انگشتر در دست
کردنست و اتخاذ خاتم که بمعنی فرا گرفتن آنست هر چند شامل
لبس هست اما بقرینه مقابله مراد محض همراه داشتن است بدون
اینکه در انگشت باشد و تختم که حقیقة عبارت از لبس خاتم و
مجازا بمعنی اتخاذ مستعمل است مراد از آن بعنوان عموم مجاز معنی
اعم است که شامل هر دو باشد پس بنا بر این مدلول اول
حدیث استحباب بمعنی اعم و تحقق آن در حدیث صینی در ضمن
معنی مجازی و در خواتیم اربعه دیگر در ضمن معنی حقیقی خواهد

بود

بود و شکی نیست که استحباب همراه داشتن حدیث صینی که در
انگشت نباشد با عدم استحباب لبس آن که مفاد و ما احب التختم
بر است منافاتی ندارد و از اینجا ظاهر شد که تختم را در این
عبارت بر معنی حقیقی حمل باید نمود و همچنین چون اتخاذ خاتم
چنانکه مذکور شد بمعنی فرا گرفتن و همراه داشتن است استحباب
آن که مدلول و احب اتخاذه است با عدم استحباب لبس منافی
نیست و عدم کراهت لبس که مفهوم و لا اکره لبسه است در ضمن
اباحت متحقق و عدم ملایمت منتفی است و تقیید نفی کراهت لبس
بوقت ملاقات اهل شر بحسب مفهوم دلالت میکند بر ثبوت کراهت
در صورت عدم ملاقات و بنا بر این حکم خاتم حدید چنین خواهد بود
که همراه داشتن آن بدون اینکه در انگشت باشد مطلقا و در جمیع
احوال سنت باشد و در انگشت کردن آن مطلقا و در هیچ حالی
مستحب نباشد بلکه در غیر وقت ملاقات اهل شر مکروه نیز باشد
بنا بر اعتبار مفهوم مخالف در و لا اکره لبسه عند لقاء اهل الشر و
و بنا بر عدم حجیت مفهوم مزبوره هیئت مباح و جایز باشد و وجه دوم

اینکه گوییم که مراد از تختّم معنی حقیقی آنست که انگشتر در دست کردن
باشد امّا اعمّ از اینکه همیشگی باشد یا مخصوص بوقت معیّنی
پس مدلول عبارت احبّ لکلّ مؤمن این خواهد بود که تختّم
بخواتیم خمسه فی الجمله مستحبّ است امّا در خواتیم اربعه غیر حدید
صینی پس استحباب دائمی و در جمیع احوال است وامّا در حدید
صینی پس مخصوص است بوقت ملاقات اهل شرّ و این کلام
مجملی است که تفصیل آن از فقرات بعد معلوم میشود و بنابر این
تحقّق نفی کراهت در فقرهٔ ولا اکره لبسه باید که در ضمن استحباب
باشد چه عدم کراهت اعمّ از استحباب و اباحت است و بقرینهٔ
تقیید عدم کراهت بتقیید عند لقاء اهل الشرّ معلوم می شود که
نفی استحباب در عبارت و ما احبّ التختّم به مقیّد است بحال
عدم ملاقات پس منافی استحباب فی الجمله نخواهد بود و چون
نفی استحباب احتمال تحقّق در ضمن اباحت و در ضمن کراهت هر دو
دارد تختّم بحدید در غیر وقت ملاقات اهل شرّ امکان
کراهت نیز چنانکه سابق مذکور شد خواهد داشت و فقرهٔ احبّ

اتخاذه

اتخاذه حکم دیگر است بجهت بیان استحباب همراه داشتن انگشتر
حدید در جمیع احوال پس بنابر این حکم خاتم حدید با سابق
تنافی که میکند در استحباب تختّم در وقت مخصوص است که بنابر
این توجیه در آنوقت مستحبّ خواهد بود بخلاف توجیه اوّل
که تختّم با آن اصلاً استحبابی بنابر آن ندارد پس معلوم شد بر
هر تقدیر که همراه داشتن انگشتر حدید در جمیع احوال سنّت است
و در انگشت کردن آن در غیر وقت ملاقات اهل شرّ سنّت
نیست بلکه احتمال کراهت نیز دارد و در وقت مزبور مباح است و
امکان استحباب نیز میرود و بنابر این عبارت بتختّم به التقویة کردن
حدیث اوّل در باب خواتیم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه مذکور است مراد تختّم در وقت مخصوص خواهد بود چنانکه
تعلیل بتقویت تقویت آن خواهد بود می نماید چه تقویت در آن
حال مطلوب می باشد در باب نقش خواتیم احادیث وارد
شده که در خاتمه مذکور خواهد شد امّا آنچه در خصوص نگین حدید
منقولست در این مقام مذکور میشود از آنجمله در روایتی مذکور است

که معاذ بن جبل انگشتر حدیدی با بجهت رسول الله صلی الله علیه و
آله آورده آنحضرت در دست کرد و نقش بر آن محمد رسول الله
نقش بود و در حدیثی که خواتیم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در آن مذکوره است از آنجمله خاتم حدید صینی بود و داشت و ابرح
ملم که و نقش الحمد یا العیفی العزة لله جمیعا یعنی بر نگین
انگشتر حدید صینی که آنحضرت داشت نقش العزة لله جمیعا نقش
بود و در روایتی دیگر وارد شده که آنحضرت انگشتری داشتند از
حدید صینی سفید صاف و این کلمات بر آن نقش بود اعددت
لکل هول لا اله الا الله و لکل کرب لا حول و لا قوة الا
بالله و لکل مصیبة نازلة حسبی الله و لکل ذنب و کبیرة استغفر الله
و لکل هم و غم فادح ما شاء الله و لکل نعمة متجددة الحمد
لله ما بعلی بن ابیطالب من نعمة فمن الله و این کلمات را
در هفت سطر نقش کرده بودند و آنحضرت صلوات الله علیه
این انگشتری را در جنگها و سختیها در دست مبارک میکردند
و شاید که اگر کسی چنین انگشتر بسازد باید که بجای اسم مبارک

حضرت

حضرت اسم خود و پدر خود را نقش کند و حدید صینی بصفت
صفا و سفیدی که در این حدیث موصوف است معروف نیست و آنچه در
میان مردم هست سیاه و تیره می باشد نهایت بعضی از آن براقی
میدارد که شاید سفیدی و صفا عبارت از آن باشد و شاید که
نوع دیگر نیز داشته باشد و مروی است که شخصی آمد بخدمت حضرت
صادق علیه السلام و عرض نمود که من میترسم از حاکم شهر خود و بیم
دارم که دشمنان من او را بر من بخشم آورند و ایمن نیستم از
اینکه مرا بکشند آنحضرت فرمودند انگشتری بساز که نگین آن حدید
صینی باشد و بر روی نگین سه سطر نقش کن سطر اول اعوذ بجلال
الله و سطر دوم اعوذ بکلمات الله و سطر سیم اعوذ برسول الله
و در زیر نگین دو سطر نقش کن سطر اول آمنت بالله و کتبه و
سطر دویم وثقت بالله و رسله و بر دور نگین نقش کن
اشهد ان لا اله الا الله مخلصا و در دست کن این انگشتر را
در حالی که کار بر تو دشوار گردد و در وقتی که از آزار احدی
بترسی بسبب آن که حاجتهای تو بر آورده میشود و تسهیلات باعثی

مبدل میگردد و زنی که زاییدن بر او دشوار شود این انگشتری
را بر آن به بندند که البته بمشیت الهی بزودی و آسانی
وضع حمل او میشود و دفع چشم بد مینماید و نهار خندکنند
الا اینکه نجاست یا چرکی بآن نگین برسد و با خود بحمام و
بیت الخلا نبرید و خوب محافظت کنید آنرا که از اسرار
پروردگار است و شما شیعیان که بر جان خود از دشمنان میترسید
باید که این انگشتر را داشته باشید و از دشمنان پنهان دارید
و تعلیم آن مکنید مگر بکسی که بر آن اعتماد داشته باشید راوی
حدیث گوید که من تجربه نمودم و اثرش را یافتم و از این احادیث
نیز معلوم می شود که انگشتر حدید را در وقت شدت و محنت
همین خاصیت در دست باید کرد نه همیشه و در جمیع احوال

در بیان آنچه وارد شده که بر نگین انگشتر نقش
باید کرد و ذکر نقوش خواتیم انبیا و ائمه هدی سلام الله علیهم
اجمعین اما آنچه وارد شده که بر نگین انگشتر نقش باید نمود عموماً
آنچه در خصوص فصوص مخصوصه مذکور شد پس از آنجمله از حضرت

باقر ع

باقر صلوات الله علیه مرویست که فرمود من کان نقش خاتمه آیة
من کتاب الله غفر له یعنی هر که نقش انگشتر او آیه از آیات
قرآن بوده باشد آمرزیده می شود گناهان او و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که فرمود من کتب علی خاتمه ما شاء
الله لا قوة الا بالله استغفر الله امن من الفقر المدقع یعنی هر که
بنویسد بر انگشتر خود این کلمات را ایمن می شود از پریشانی
بسیار و سخت و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که
در باب کسی که نقش خاتمش آن کلمات بوده باشد ثواب عظیمی
فرموده اند و شکی نیست که هر چه از آیات قرآنی و اسماء عظام
الهی و اسماء ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بجهت یمن و
تبرک بر نگین نقش نمایند البته خوب خواهد بود و شاید که تاثیرات
عظیم نیز بر آن مترتب گردد و کلمات طیباتی که بر خواتیم انبیا
و ائمه هدی سلام الله علیهم منقوش بوده بتفصیل مذکور میشود
یقین که تاسی بایشان بهتر و منافعش بیشتر است و از بعضی از
اکابر منقولست که نقش کردن حروف مقطعه قرآن در نگین نقره

خواص بسیار دارد و بتجربه نیز رسیده و هرچند بخصوص منصوص
نیست امّا چون عموم حدیث اوّل شامل آن هست ستودنی
میتوانند شد لهذا ذکر نمود حروف مقطعه بعد از اسقاط
مکررات اینست الم المص الر المر کهیعص طه طسم طس
یس حم حمعسق ق ن و بعضی کلمات صادق مقرون بنص
مضمون صراط علی حق نمسکه اگر بعد از حذف جمیع مکررات جامع
الحروف چهارده حرف بعدد چهارده معصوم است نقل نموده
در نقش کردن آن تأثیرات عظیم ذکر کرده اند و از جمیع خواص
بسیار بجهت بعض نقوش و کلمات منقول است که چون بسندی
بجهت آنها بنظر نرسیده بود مذکور نشد امّا عموم حدیث اوّل
شامل هرچه از آیات قرآنی بوجه باشد هست و غیر آن هرچند
بخصوص منصوص نباشد نقشی نیز ندارد چون نقش شکل کلاه و
مثال هلال بخصوص منصوص است چنانکه در حدیثی که در نقش خاتم
حضرت کاظم علیه السلام مذکور خواهد شد وارد شده که و فیه وردة
و هلال فی اعلاه یعنی در خاتم آنحضرت شکل گلی و صورت هلالی

دربالای

در بالای آن بود و همین مضمون در حدیث دیگر با اندک تغیری
در عبارت مذکور است و امّا نقش کردن تماثیل و صور حیوانات
پس منع از آن وارد شده چنانکه مرویست در حدیث مناهی که
و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان ینقش شیء من
الحیوان علی الخاتم یعنی نهی فرمود حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از اینکه نقش کرده شود چیزی از صور حیوانات بر
انگشتر و در حدیثی که عمّار از حضرت صادق علیه السلام سؤالات
نموده مذکور است که سؤال نمود از کسی که بوده باشد انگشتری
که در آن مثال مرغی یا غیر آن نقش باشد آنحضرت فرمودند لا
تجوز الصلوة فیه یعنی نماز در آن انگشتر جایز نیست و عدم جواز
در اینحدیث و نهی که در حدیث سابق مذکور بود از راه تحریم نیست
بلکه از برای تنزیه و محمول بر کراهت است بدلیل حدیثی که علی بن
جعفر از برادر عالیقدر خود موسی بن جعفر علیهما السلام روایت
نموده که سؤال کرده از انگشتری که در آن صورت حیوان درنده
یا مرغی نقش باشد آیا در آن نماز میتوان کرد آنحضرت فرمودند

لا باس به یعنی باکی ندارد و جایز است و شکی نیست که با وجود
نفی باس که دلیل اباحت است احتیاط در اجتناب است و علی الخصوص
در حال نماز و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود که یعتبر عقل
الرجل فی ثلثة فی طول لحیته و فی نقش خاتمه و فی کنیته یعنی
عقل مرد را در سه چیز اعتبار و اختیار و میتوان نمود در درازی
ریشش و در نقش نگینش و در کنیتش و اما نقوش خواتیم
انبیا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین پس در باب نقش
خاتم حضرت آدم علیه السلام مرویست در حدیثی که سابق در
فص دُرّ نجف مذکور شد که حضرت آدم دید که بر عرش بنور
نوشته است که انا الله لا اله الا انا وحدی و محمد صفوتی من
خلقی ایدته باخیه علی و نصرته به تا آخر اسماء مقدسه آل
آل عبا علیهم السلام و چون حضرت آدم بجهت جریمه منهیه ترک
اولی نموده از بهشت بیرون بزمین آمد آن اسمای عظام را
وسیله توبه خویش کرده بعد پس از استجابت و قبول آن
اسما را بر عقیق سرخ نقش کرد و در دست راست خود کرد و نقش

نمودن

بقرینهٔ تتمه که در بعضی روایات مذکور است که نقش نوح بر خاتم
لا اله الا الله الغفار یا رب اصلح یعنی پس حضرت نوح این کلام را
بر خاتم خود نقش نمود و اما نقش خاتم حضرت ابراهیم علیه السلم
پس مرویست از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که چون حضرت
ابراهیم علیه السلم را در کفهٔ منجنیق گذاشتند که در آتش اندازند
حضرت جبرئیل خشمناک گردید پس باو وحی رسید که باعث خشم تو
چیست و غضبت بر کیست عرض نمود که پروردگارا ابراهیم خلیل
تست و در روی زمین در اینوقت کسی نیست بغیر او که ترا به
یکانگی پرستش نماید و دشمن خود و او را بر او مسلط کردانیدی پس
وحی رسید باو که کسی تعجیل در امور مینماید که مثل تو بندهٔ عاجزی
باشد و ترسد که فرصت از دستش برود اما من پس او بندهٔ من
است هر گاه خواهم دستگیری او مینمایم پس حضرت جبرئیل مطمئن خاطر
شده بجانب حضرت ابراهیم ملتفت شد و گفت الک حاجة یعنی
آیا ترا حاجتی هست و در اینوقت کاری داری حضرت ابراهیم گفت
اما الیک فلا یعنی بتنگی اینوقت حاجت و هنگام استعاذت است

اما بشر کاری نعمارم و از تو حاجتی نمیخواهم و بغیر خدا بدیگری
توسل نمینمایم پس حق تعالی انگشتری برای او فرستاد که در آن
شش حرف بود و باو وحی نمود که این انگشتری را در انگشت
کن تا من آتش را بر تو سرد و سلامت کردانم و آن شش حرف
اینست لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول ولا قوة الا
بالله توکلت امری الی الله اسندت ظهری الی الله حسبی الله
و مراد از حرف در این حدیث و در بعضی احادیث دیگر که مذکور
میشود کلمه و کلام است و در بعضی نسخ بجای حسبی الله توکلت
علی الله وارد شده و در ترتیب فقرات نیز اختلاف واقع شده
بعضی العلی العظیم بعد از لا حول ولا قوة الا بالله وارد شده
نقش خاتم حضرت موسی علیه السلم پس از حضرت امام رضا
علیه التحیة و الثنا منقولست که نقش خاتم حضرت موسی دو حرف
بود که از توریة استخراج نموده بود اصبر توجر اصدق تنج یعنی
صبر کن بر زحمت و مشقت طاعات و عبادات و شکیبائی نمای بر
شداید و محنتها و مصایب تا اجر و ثواب یابی و راستگو باش

و راستی

و راستی را شعار خود بساز تا نجات و رستگاری یابی نقش
خاتم حضرت سلیمان علیه السلم پس باز از حضرت امام رضا علیه التحیة
و الثنا مرویست که نقش نگین حضرت سلیمان دو حرف بود سبحان
من الجم الجن بکلماته یعنی منزه است آنکسی که لجام کرده و مسخر
کردانیده اجنه را بکلمات خود نقش خاتم حضرت عیسی علیه
السلم پس باز از همان حضرت علیه السلم مرویست که نقش انگشتر
حضرت عیسی دو حرف بود که از انجیل اختیار و استخراج نموده
بود طوبی لعبد ذکر الله من اجله و ویل لعبد نسی الله من
اجله یعنی خوشا حال بنده که یاد کرده شود خدا بسبب او و بدا حال
بنده و وای بر او که فراموش کرده شود خدا از جهت او نقش
خاتم شریف حضرت با رفعت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله
علیه و آله الطاهرین پس از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست
که فرمود که نقش خاتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله محمد رسول
الله بود و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست که نقش نگین
آنحضرت صلی الله علیه و آله لا اله الا الله محمد رسول الله بود و در

حدیث طویلی منقولست که از مخلفات حضرت رسول صلی الله علیه و
آله انگشتری بود که بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در
جواب سوال بعضی از اصحاب گفت که انگشتر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از چه بود فرمودند که کان ورقا فیه مکتوب محمد رسول
الله یعنی انگشتر آنحضرت از نقره و بر آن نوشته بود محمد رسول الله صلعم
راوی گوید عرض کردم که نگینی داشت فرمودند لا یعنی نگینی از
جواهر و احجار نداشت بلکه نگینش نیز نقره بود نه اینکه حلقه بود
و اصلا نگین نداشت بدلیل نقش و از عبد الله بن سنان که از
رواة حضرت صادق علیه السلام است مرویست که حرف انگشتر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مذکور شد و گفتگوی آن را میکردیم پس
حضرت فرمودند که اتحب ان اریکه یعنی آیا میخواهی که انگشتر آن
حضرت را بتو بنمایم عرض کردم که بلی میخواهم پس طلبیدند حقه سر بمهری
را و آن را گشوده انگشتری را بیرون آوردند و در میان مغفره بود پس
دیدیم که آن حلقه نقره بود و در آن نگین سیاهی و بر آن نگین دو سطر

نوشته

نوشته بود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در حقیقت مذکور
شد که ظاهر اینست که مراد از نگین سیاه نقره باشد که بسبب بعض اعمال
آن را سیاه میکنند و عربان محرقا و مجان سواد گادی میگویند و احتمال
بر سیمیعنی بهتر اینست اما اینکه گویند که نگین آنحضرت از احجار سیاه بوده
مثل شبه و حدید و عقیق سیاه نیز اگر در روایت سابق
مذکور شد که انگشتر آنحضرت از نقره بود و نگین نداشت و ایضا از
حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود کان لرسول الله صلی الله
علیه و آله خاتمان احدهما علیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول
الله و الآخر صدق الله یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دو
انگشتر بود یکی از آنها بر نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
و بر دیگری نوشته بود صدق الله و از حسین بن خالد مرویست
که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء که
روایتی بما رسیده که نقش خاتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله محمد
رسول الله بود فرمودند صدقوا یعنی راست گفته اند و چنین بود
و در بعض ... [illegible] ... مذکور است که حضرت جبرئیل علیه السلام

انگشتری نقره بود که نقش آن الله الملک بود از جهت سپید بر جبهه
آنحضرت نکرده بود   نقش خاتم حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
صلوات الله علیه پس آنچه در خصوص بعضی فصوص منصوص است
که منقوش بوده مطابق بر این هر یک در مقام خود مذکور شده
اما آنچه بعض تغییر نگین وارد شده پس از آنجمله مرویست از
حضرت صادق علیه السلم که فرمود و کان نقش خاتم امیر المؤمنین علیه
السلم الله الملک یعنی نقش خاتم حضرت امیر علیه السلم الله الملک بود
و از یونس بن ظبیان و حفص بن غیاث هر دو مرویست که گفتند
عرض کردیم بخدمت حضرت صادق علیه السلم که فدای تو شویم آیا
مکروه هست که کسی بر انگشتر خود غیر اسم خود و پدر خود را نقش
نماید آنحضرت بجهت بیان عدم کراهت بعد از نقل نقوش خواتیم
خود و پدران بزرگوار خود فرمودند که و فی خاتم امیر المؤمنین
علیه السلم الله الملک یعنی در انگشتر آنحضرت این کلمه مبارکه نقش
بود و در حدیث دیگر از حضرت امام رضا علیه السلم نیز مرویست
که نقش انگشتر آنحضرت صلوات الله علیه الله الملک بود و در حدیث دیگر

که در بعضی قرون مذکور شد از حضرت امام علی نقی علیه السلم
مرویست که فرمود که نقش خاتم آنحضرت الله الملک بود و چون
خلافت ظاهری بآنحضرت برگشت الملک لله الواحد القهار
نقش فرمود و در روایتی مذکور است که نقش نگین آنحضرت
الملک لله بود و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که
بوساطت آبای عظام خود علیهم السلم روایت فرموده که
انگشتر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از نقره و نقش
آن نعم القادر الله بود   نقش خاتم حضرت امام حسن
صلوات الله علیه پس از حضرت صادق علیه السلم در حدیثی
که بعض آن مذکور شد منقولست که فرمودند که در خاتم حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلم حسبی الله نوشته بود و در
حدیث دیگر از حضرت امام رضا علیه السلم مرویست که فرمود
و کان نقش خاتم الحسن بن علی العزة لله یعنی نقش انگشتر
حضرت امام حسن بن علی علیهما السلم العزة لله بود و ایضا
از آنحضرت در حدیثی دیگر منقولست که نقش خاتم حضرت امام

حسن علیه السلام العزة لله بوده نقش خاتم حضرت امام حسین
صلوات الله علیه پس در حدیث سابق مذکور شد که نقش خاتم
آنحضرت حسبی الله بوده و از حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا در حدیثی که نقش خواتیم بعضی از انبیا و ائمه هدی
سلام الله علیهم را بیان فرموده اند منقولست که نقش
خاتم حضرت امام حسین صلوات الله علیه ان الله بالغ امره
بود و همین مضمون در حدیث دیگر نیز از آنحضرت مرویست
نقش خاتم حضرت امام زین العابدین صلوات الله
علیه پس از حضرت صادق علیه السلام مرویست در حدیثی که
بعضی از آن مذکور شد که فرمودند که و فی خاتم علی بن الحسین
الحمد لله العلی یعنی در نگین حضرت امام زین العابدین ع
الحمد لله العلی نقش بود و از حضرت امام رضا علیه التحیة و
الثنا مرویست در حدیثی که بعد از بیان اینکه نقش خاتم
حضرت امام حسین علیه السلام ان الله بالغ امره بود فرمودند
که و کان علی بن الحسین یتختم بخاتم الحسین بن علی یعنی

حضرت

حضرت امام زین العابدین همان خاتم پدر بزرگوار خود را
در دست میکردند و ایضا از آنحضرت در حدیث دیگر منقولست
که نقش خاتم حضرت امام حسین صلوات الله علیه ان الله
بالغ امره بود و خاتم حضرت امام زین العابدین همان خاتم
پدر بزرگوارش بود و ایضا از آنحضرت منقولست که فرمودند
که نقش خاتم امام زین العابدین علیه السلام این بود که خزی و
شقی قاتل الحسین بن علی صلوات الله علیهما یعنی زیان
کار و بد بخت است کشنده حضرت امام حسین صلوات الله علیه و
همین مضمون در حدیث دیگر نیز از آنحضرت مرویست و ایضا
از حضرت صادق علیه السلام نیز همین مضمون روایت شده
نقش خاتم حضرت امام محمد باقر علیه السلام پس از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه مرویست در حدیثی که بعد از
بیان اینکه نقش خاتم حضرت امام حسین علیه السلام ان الله
بالغ امره بود فرمودند که و خاتم حضرت باقر علیه السلام همان
خاتم جد بزرگوارش بود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست

که نقش نگین حضرت باقر علیه السلام العزة لله بود و ایضا در حدیث
دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود و کان نقش خاتم ابی العزة
لله و در روایت دیگر نقش خاتم والدی العزة لله وارد
شده یعنی نقش خاتم پدر بزرگوارم العزة لله بود و ایضا
از آنحضرت در حدیث دیگر منقولست که و فی خاتم ابی محمد
بن علی و کان خیر محمدی رایته العزة لله یعنی در نگین
پدر بزرگوارم محمد بن علی علیهما السلام و او بهترین محمدیان
و منسوبان به پیغمبر آخر الزمان که من دیده بودم بود العزة
لله نوشته بود و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که فرمود
که نقش خاتم حضرت باقر علیه السلام چنین بود که ظنی بالله حسن
و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذی المنن و بالحسین والحسن
و در روایتی مذکور است که نقش خاتم آنحضرت حسبی الله حافظی
بود خاتم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پس از
آنحضرت در حدیثی مرویست که فرمود که در خاتم من الله
خالق کل شیء نوشته است و از ابراهیم بن عبد الحمید مرویست

که گفت

که گفت از پیش من میگذشت معتب که یکی از موالیان حضرت
صادق علیه السلام و افضل از دیگران بوده و با او انگشتری بود
پس با او گفتم که این چیست و از کیست او گفت که انگشتر حضرت
صادق علیه السلام است پس من گرفتم آنرا که تا بخوانم آنچه در آن نوشته بود
بخوانم پس دیدم که در آن نقش بود که اللهم انت ثقتی فقنی شر
خلقک و از احمد بن محمد بن ابی نصر مرویست که گفت در خدمت
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا بودم پس آنحضرت بیرون
آورد از برای ما انگشتری حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام
را و بر انگشتر حضرت صادق علیه السلام نقش بود که انت ثقتی فقنی
شر الناس و همین مضمون از ابراهیم بن عبد الحمید نیز مروی است
اما بجای فقنی فاعصمنی نقل کرده و ایضا از حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا مرویست که فرمود که نقش خاتم حضرت صادق
علیه السلام این بود که الله ولیی و عصمتی من خلقه و از اسمعیل
بن موسی مرویست که گفت که انگشتر جد من جعفر بن محمد علیهما السلام
تماما از نقره و بر آن نقش بود که یا ثقتی قنی شر جمیع خلقک

و در وقتی که پدرم با برادر خود عبد الله بن جعفر قسمت میراث
مینمودند قیمت آن انگشتر را زیاده کردند تا بر پنجاه اشرفی
رسید پس پدرم آنرا باین مبلغ قبول فرموده برداشت
نقش خاتم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
پس در روایت احمد بن محمد بن ابی نصر که سابق مذکور
شد که حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا انگشتر حضرت
صادق و حضرت کاظم را باو نمودند مذکور است که نقش انگشتر
حضرت کاظم علیه السلم حسبی الله بوده و شکل گلی و صورت هلالی
در بالای آن داشت و این مضمون باسانید متعدده باندک
اختلاف در بالا و پایین بودن صورت گل و مثال هلال
منقولست و در روایت یونس بن عبد الرحمن نیز از آنحضرت
مذکور است که فرمودند که نقش خاتم پدرم حسبی الله بود و ایضا
از آنحضرت بهمین مضمون در روایت دیگر نیز منقولست و همچنین
باز همین مضمون را حسین بن خالد از آنحضرت روایت کرده لیکن
که بعد از آنکه فرمودند که نقش خاتم پدر عالیقدرم حسبی الله بود

دست

دست مبارک را دراز کردند و خاتم پدر بزرگوار خود در انگشت
شریفش بود تا آنکه من نقش آنرا دیدم و در روایتی که سابق
در نقش فیروزه گذشت مذکور شد که آنحضرت انگشتر فیروزه در دست
مبارک داشتند که نقش آن الله الملک و حضرت جبرئیل آنرا از بهشت
آورده بود   نقش خاتم حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة و
الثنا پس از یونس بن عبد الرحمن روایتست که از آنحضرت سؤال
نمود از نقش خاتم خود و خاتم پدر عالیقدر خود آنحضرت فرمودند
که نقش خاتم من ماشاء الله لا قوة الا بالله و نقش خاتم پدرم
حسبی الله است و بعد از آن فرمودند و هو الذی کنت اتختم به
یعنی من بهمان خاتم پدرم کاغذها را مهر میکنم و در حدیث سابق
نیز مذکور شد که آنحضرت انگشتر پدر عالیقدر خود را که نقش آن
حسبی الله بود در انگشت مبارک داشتند و در حدیث دیگر نیز
مذکور است که نقش خاتم آنحضرت ماشاء الله لا قوة الا بالله بوده
و ایضا در آن حدیث بروایت حسین بن خالد مذکور است که
بعد از بیان نقش خاتم آنحضرت که ماشاء الله لا قوة الا بالله بوده

کوید که دست مبارک خود را بجانب من دراز نموده فرمودند که
خاتم بیهم تیز خاتم من است   نقش خاتم حضرت امام
محمد تقی صلوات الله علیه پس در روایت حسین بن خالد
مذکور است که نقش خاتم ابی جعفر ثانی که امام محمد تقی صلوات
الله علیه باشد حسبی الله حافظی بوده   نقش خاتم حضرت
امام علی نقی صلوات الله علیه پس در روایت حسین بن
خالد مزبور مذکور است که نقش خاتم ابی الحسن ثالث که امام
حضرت است الله الملک بوده   نقش خاتم حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه پس در ضمن حدیث ابو هاشم جعفری که
آنحضرت خاتم خود را بر سنگی زده نقش بر خواست مذکور است
که نقش خاتم آنحضرت الحسن بن علی بود و حدیث غریبه با حدیث
دیگر که متمم آنست چون مشتمل بر معجزات باهرات است از راه تیمن و
تبرک در آخر اختتام بآن می نماید   نقش خاتم حضرت
خاتم الوصیین والقائم بامر رب العالمین صلوات الله وسلامه
علیه وعلی آبائه الطاهرین پس در آن باب حدیثی وارد شده

نقره یحیی

نقره یحیی بسیط نوسیده است که برای العین شاهد و بشرت
و دولت ملازمت فانی و مستعد گردد و   حدیث موعود
پس عبد الکریم بن عمرو الخثعمی از حبابه والبیه که از زنان صالحات
و مشهوره بصاحبة الحصاة است و وجه تسمیه اش معلوم خواهد شد
روایت نموده که گوید که روزی رسیدم بخدمت حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه و بعد از نقل حکایتی از آنحضرت
میگوید که از پی آنحضرت افتادم و همه جا از عقبش میرفتم تا
بمسجد آمده در ساحت مسجد نشست پس من عرض کردم که یا
امیر المؤمنین دلالت امامت چیست و علامت امامت کدام است
رحمت کند خدا تعالی ترا پس آنحضرت اشاره بسنگ ریزه نمود
فرمودند آن سنگ ریزه را بیاور من آن سنگ را بخدمت آنحضرت آوردم
پس خاتم مبارک خود را برای من بر آن سنگ زده جا گرفت
و نقش مهر شریف برخواست بعد از آن فرمودند که ای حبابه
هرگاه کسی دعوای امامت نماید و تواند که بر سنگ مهر کند چنانکه
دیدی که من ختم کردم پس بدانکه او امام مفترض الطاعه است و

امام چیزی از او پنهان نمیتواند بود و امری از او دیری
نمیتواند نمود بلکه هر چه خواهش میکند و قدرت بر آن میدارد
حبابه گوید که بعد از آن من رفتم و بودم تا وقتی که آنحضرت
رحلت فرمود پس آمدم بخدمت حضرت امام حسن صلوات الله
علیه و آنحضرت در جای امیر المؤمنین علیه السلم نشسته بودند
و مردم مسایل میپرسیدند پس فرمودند ای حبابه والبیه
گفتم لبیک ای مولای من فرمودند که بیار آنچه را با خود
داری حبابه گوید پس آن سنگ ریزه را که مهر حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم مهر و مختتم شده بود بآن حضرت دادم
و آنحضرت آنرا مهر فرمود بنحوی که امیر المؤمنین علیه السلم
مهر فرموده بود حبابه گوید بعد از رحلت آنحضرت آمدم بر
خدمت حضرت امام حسین علیه السلم و آنحضرت در مسجد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود پس مرا نزدیک خود طلبید و
فرمود خوش آمدی بعد از آن گفت بمن که بعینه هستی که در دلالت
بر امامت دلیل بر آنچه میخواهی هست آیا میخواهی دلالت امامت

را عرض

را عرض کردم بلی ای سیدی من پس فرمودند که بده آنچه را با
خود داری پس آن سنگ ریزه را بآنحضرت دادم و بهمان نحو از
برای من مهر فرمود و بعد از آنحضرت آمدم بخدمت حضرت
امام زین العابدین علیه السلم و پیری من بجائی رسیده بود
که اعضا و جوارحم مرتعش بود و در آنوقت صد و سیزده سال
عمر خود را شماره داشتم پس آنحضرت را دیدم در حال رکوع و سجود
و مشغول بعبادت پس بسبب اشتغال آنحضرت و عدم فرصت از
دلالت بر امامت مایوس و نا امید گردیدم پس در اینحال
آنحضرت بانگشت شهادت بجانب من اشاره فرمود برکت آن
اشاره جوانی من عود نمود پس عرض کردم که ای سید من چه قدر
از دنیا گذشته و چه مقدار باقیست پس آنحضرت فرمودند اما
آنچه گذشته پس بلی و اما آنچه باقی مانده پس نه یعنی از آنچه
گذشته سؤال معقول و جواب مامول میتواند بود و اما از باقی
مانده نه پس صورت دارد و نه اخبار از آن می شاید حبابه
گوید بعد از آن فرمودند که بده آنچه را با تست پس من آن سنگ ریزه را

داده آنحضرت مهر نمود و بعد از آن حضرت آمدم بخدمت حضرت
باقر علیه السلام پس آنحضرت نیز آن سنگ را مهر فرمودند و بعد از آن
آمدم بخدمت حضرت صادق علیه السلام و آنحضرت نیز بر آن سنگ
مهر فرمودند بعد از آن آمدم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام
و آنحضرت نیز مهر فرمودند بعد از آن آمدم بخدمت حضرت امام
رضا علیه التحیة والثنا پس آنحضرت نیز بر آن سنگ مهر و ختم
فرمودند و حبابه بعد از آن نه ماه دیگر زنده بود و بنابر این
عمر او تخمینا دویست و سی و کسری میشود و مرویست از
ابوهاشم جعفری که گفت در خدمت حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه بودم که اذن طلبید از آنحضرت از برای مردی
از اهل یمن که داخل شود پس داخل شد مردی دراز بالای جسیم و
بولایت بر آنحضرت سلام کرد یعنی السلام علیک یا ولی الله
گفت پس آنحضرت از روی قبول رد سلام او نمودند و او را بنشستن
مامور فرمودند پس آمد در پهلوی من نشست و من در دل خود گفتم
آیا این که باشد پس چون این معنی بخیال من گذشت آنحضرت ع‌م

ازروی